

Challenges to Establishing a National Government in Afghanistan: The Role of Domestic Factors (2001–2021)

**Mohammad Tamim
Heidari** 

Ph.D Student, International Relations, University of
Guilan, Rasht, Iran

Reza Simbar * 

Professor, Department of Political Sciences,
University of Guilan, Rasht, Iran

Introduction

The fate of Afghanistan, shaped by domestic conflicts, regional power rivalries, and great power confrontations, has remained precarious. Even after the political agreements reached at the 2001 Bonn Conference and the fundamental changes that followed the U.S. military attacks, Afghanistan struggled to establish a stable and inclusive national government. Following the September 11 attacks and the subsequent American military intervention, some constructive steps were taken toward building a nation-state, and for the first time, Afghanistan experienced a relatively democratic system. However, the continuation of war, a fragile political situation, shaky legitimacy, the activities of extremist groups and drug mafias, the presence of foreign forces, and the competition among regional and international

* Corresponding Author: simbar@guilan.ac.ir

How to Cite: Heidari, M. T & Simbar, R., (2025), "Challenges to Establishing a National Government in Afghanistan: The Role of Domestic Factors (2001–2021)", *Political Strategic Studies*, Vol. 14, No. 54, 221-262.
Doi: [10.22054/QPSS.2024.76843.3341](https://doi.org/10.22054/QPSS.2024.76843.3341).

powers collectively undermined the governments formed under the Bonn Agreement. These factors hindered the establishment of security, political stability, and a genuinely representative national government. While the causes of Afghanistan's crisis are numerous and complex, the present study focused on examining the domestic challenges and key influential factors that shape the country's current situation.

Literature Review

In their article "Social Challenges of Modern State-Building in Afghanistan" Sardarnia and Hosseini (2013) used a sociological causal explanation method to examine the fragility of the state. They consider social obstacles and challenges as the most significant factors hindering state-building and the establishment of an inclusive and strong government in Afghanistan. In the Persian-language book titled *American Nation-Building: Comparing Iraq and Afghanistan* (2019), Balkhi focused on the efforts to build a nation-state in Afghanistan. He attributes the weakening and failure of these efforts to the intellectual conflicts and political attitudes particular of technocrats educated in the West, which clash with local values, elites, and politicians. In *State Without a Nation: A Critique of the Structure of the Political System in Afghanistan*, Badakhshani (2023) contends that the Afghan government has failed to establish a central and strong authority and has never been able to become an institution reflecting the country's social composition. Contrary to the previous studies, the present research provides a general analysis and evaluation of domestic challenges and the relevant influential factors.

Materials and Methods

The current research employed a descriptive–analytical method and library research. The analysis included materials such scholarly articles, books, and authentic reports. Moreover, the study relied on the fragile state theory to identify the factors and components that

contribute to the fragility and inefficiency of the Afghan government. Specifically, it highlighted how ethnic, identity, cultural, and political tensions—along with a weak economy, corruption, and fragile political legitimacy—had undermined the government’s capacity for nation-state building, security, policymaking, and engagement with the international community.

Results and Discussion

Although the course of events and developments of the past twenty years (2001-2021) held out some hope for the formation of a national and inclusive state in Afghanistan, the country has not been able to establish a stable and inclusive national state, despite the fundamental changes it has witnessed in recent years in the field of state-nation building, redefinition of political, economic, and institutional structures. Several domestic challenges are involved, such as ethnic fragmentation, religious divisions, ideological conflicts, widespread poverty and illiteracy, shaky political legitimacy, and ineffective foreign policy. These factors have fueled rivalries, animosities, reconciliation attempts, and unbalanced approaches centered on the power and interests of domestic actors—such as the republican regime, the Taliban, irresponsible armed groups, and mafia groups. There are even more key factors contributing to the failure of post-Bonn governments both domestically and internationally. These factors include political fragility; the republican regime’s weakness in managing and organizing state institutions, enforcing laws, overseeing elections, ensuring political participation, and curbing corruption and anarchy within judicial and executive bodies; and finally ethnic rivalries and antagonisms among the heads of governments.

Conclusion

During the two decades between 2001 and 2021, Afghanistan was unable to take advantage of the opportunities created by the 2001 Bonn Conference to establish a system based on the will and

پیشکش گاہ علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

Keywords: National Government, Domestic Challenges, Political Legitimacy, Fragile State



چالش‌های ایجاد دولت ملی در افغانستان: با تأکید بر عوامل اثرگذار داخلی (۲۰۲۱-۲۰۰۱)

دانشجوی دکتری روابط بین‌الملل دانشگاه گیلان، رشت، ایران

محمد تمیم حیدری ^{ID}

استاد گروه علوم سیاسی دانشگاه گیلان، رشت، ایران

رضا سیمبر* ^{ID}

چکیده

تاریخ سیاسی افغانستان حکایت از آن دارد که روند دولت-ملت‌سازی در افغانستان همواره با چالش‌های گوناگونی همراه بوده و این کشور نتوانسته است دولت ملی و فراگیری را پایه‌گذار باشد. هدف از این نوشتار، بررسی چالش‌های داخلی ایجاد دولت ملی در افغانستان است که تحت تأثیر عوامل مختلف داخلی شکل گرفته و انسجام یافته است. پرسش اصلی نوشتار این است: چالش‌های داخلی ایجاد دولت ملی در افغانستان کدامند؟ فرضیه این است که ازهم‌گسیختگی‌های قومی، شکاف‌های مذهبی، تقابل ایدئولوژی‌های متضاد، فقر و بی‌سوادی گسترده، مشروعیت متزلزل سیاسی و سیاست خارجی ناکارآمد، مهم‌ترین چالش‌های داخلی ایجاد دولت ملی در افغانستان است که از عواملی چون: رژیم جمهوریت، طالبان، نیروهای مسلح غیرمسئول و گروه‌های مافیایی مواد مخدر تأثیر پذیرفته است. مسئله یاد شده با استفاده از چارچوب نظریه دولت‌های شکننده و روش تحلیل محتوا مورد بررسی قرار گرفته است. نتایج به‌دست آمده حکایت از آن دارد که چالش‌های مطرح شده فوق با تأثیرپذیری از تفوق‌طلبی‌ها، رقابت‌ها و کنش‌های ناموزون و غیر سازنده متغیرهای داخلی؛ افغانستان را در امر تأمین امنیت، ثبات سیاسی و ایجاد دولت ملی و فراگیر در بازه زمانی (۲۰۲۱-۲۰۰۱) ناکام ساخته است.

واژگان کلیدی: دولت ملی، چالش‌های داخلی، مشروعیت سیاسی، بازیگران داخلی، دولت‌های شکننده.

مقدمه

شواهد تاریخی نشان می‌دهد که افغانستان نظام‌های سیاسی مختلفی را در دوران حیاتش تجربه کرده است. نظام‌های شاهی مطلقه، شاهی مشروطه، جمهوری داودخان (۱۳۵۲)، نظام کمونیستی (۱۳۵۷)، دولت اسلامی مجاهدین (۱۳۷۱)، امارت اسلامی طالبان (۱۳۷۶) و جمهوری اسلامی افغانستان (۱۳۸۳)؛ نمونه‌های بارزی از رژیم‌های سیاسی است که تاریخ معاصر افغانستان به آن گره خورده است. نظام‌های سیاسی مطروحه در طول این فرآیند، علی‌رغم تفاوت‌های ماهوی، ساختاری و ایدئولوژیکی که داشتند؛ از نظر سیاسی، عوامل یا وجوه مشترکی که آن‌ها را در ایجاد دولت ملی و حکومت مردمی ناکام می‌ساخت تمرکزگرایی، مطلق‌گرایی، قبیله‌گرایی، شکنندگی داخلی و دگرگون ساختن جامعه با زور و فشار از بالا بود. گرچه در یک فرایند تاریخی، برنامه‌های اصلاحی شاه امان‌الله، ظاهرشاه (دهه دموکراسی) تا حدودی به این مسئله کمک کرد که نظام‌های سیاسی وجهه مردمی-تری به خود بگیرند اما با این وجود نظام‌های مطروحه با دولت ملی و حکومت مردمی فاصله زیادی داشتند.

پس از وقوع حادثه ۱۱ سپتامبر و مداخله نظامی آمریکا در افغانستان، گام‌های نسبتاً سازنده‌ای در راستای دولت-ملت‌سازی همچون تدوین قانون اساسی، بازتعریف ساختارهای سیاسی نظامی و اقتصادی، نهادسازی، فعال‌سازی و تقویت سیستم آموزشی و قضایی، آزادی بیان، ایجاد جامعه مدنی و فعال‌سازی زنان و سهم ساختن این قشر در قدرت سیاسی برداشته شد (تمنا، ۱۳۸۷: ۱۶۳-۱۸۱) و برای نخستین بار هر سه قوه مقننه، مجریه و قضائیه با رأی مستقیم مردم و غیرمستقیم (رأی اعتماد پارلمان) از جانب قانون اساسی تجویز گردید. اما با این وجود، اقدامات دولت «کرزی» و «اشرف غنی» در خصوص تأمین امنیت، ثبات سیاسی، مصالحه با طالبان و تشکیل دولت ملی و فراگیر در افغانستان محدود و ناموفق بود.

بحران افغانستان که از ریشه‌ها و عوامل مختلف ناشی می‌شود برآیندی از تعامل داخلی و خارجی، درون‌سیستمی و برون‌سیستمی است. اما در این نوشتار، چالش‌های داخلی ایجاد دولت ملی با عنایت به عوامل اثرگذار داخلی مورد بررسی قرار می‌گیرد. پرسش

اصلی این است که چالش‌های داخلی ایجاد دولت ملی در افغانستان چیست؟ در پاسخ به این پرسش، فرضیه مطرح آن است که از هم گسیختگی‌های قومی، شکاف‌های مذهبی، تقابل ایدئولوژی‌های متضاد، مشروعیت متزلزل سیاسی، فقر و بی‌سوادی گسترده و سیاست خارجی ناکارآمد از مهم‌ترین چالش‌های داخلی ایجاد دولت ملی در افغانستان بوده و از عواملی چون رژیم جمهوریت، طالبان، نیروهای مسلح غیرمسئول و گروه‌های مافیایی مواد مخدر تأثیر پذیرفته است. از این‌رو مسئله یاد شده با استفاده از چارچوب نظریه دولت شکننده و روش تحلیل محتوا مورد بررسی قرار گرفته است.

پیشینه پژوهش

مبتنی بر یافته‌های تحقیق، آثار مرتبط با این پژوهش را می‌توان به صورت کلی در دو بخش دسته‌بندی کرد. دسته اول منابعی هستند که با رویکرد نقدی، نظام‌های سیاسی بیرون آمده از موافقت‌نامه بُن را ناکارآمد توصیف کرده و سیاست آمریکا را در عرصه دولت-ملت‌سازی در افغانستان مورد تحلیل و ارزیابی قرار داده‌اند:

محسن خلیلی و محمود باهوش فاردقی در مقاله «ساخت دوگانه دولت‌سازی نوین افغانستان» (۱۳۹۶)، پروسه جدید دولت‌سازی در افغانستان را با تأثیرپذیری از نیروهای خارجی در پرتو رخداد‌های نوین نظام بین‌المللی مورد بررسی قرار داده‌اند. مجیب رحیمی در کتاب «نقدی بر ساختار نظام در افغانستان» (۱۳۹۸)، حل بحران افغانستان را در ایجاد نظام پارلمانی می‌داند. میرویس بلخی در کتاب «ملت‌سازی آمریکایی: مقایسه عراق و افغانستان» (۱۳۹۹)، ضمن بررسی مقایسه‌ای ملت‌سازی آمریکا در افغانستان و عراق؛ ناهمخوانی سیاست‌ها آمریکا، تضاد فکری و نگرش سیاسی تکنوکرات‌ها (تحصیل‌کردگان غرب) با ارزش‌های بومی، نخبه‌ها و سیاستمداران محلی را علت اساسی تضعیف و شکست دولت-ملت‌سازی در افغانستان عنوان می‌کند.

دسته دوم آثار و منابع هستند که از نظر محتوایی تا حدودی با این پژوهش همخوان و نزدیک هستند؛ اما این نزدیکی نمی‌تواند خلأ‌های موجود در این زمینه را پر کند. خلیل سردارنیا و سید مهدی حسینی در مقاله «چالش‌های اجتماعی دولت‌سازی مدرن در افغانستان» (۱۳۹۳)، با استفاده از روش تبیین علی جامعه‌شناختی، شکنندگی دولت، موانع

و چالش‌های اجتماعی فراروی دولت‌سازی فراگیر و مقتدر را در افغانستان مورد بررسی و تحلیل قرار داده است. غفران بدخشانی در کتاب «دولت بی‌ملت؛ نقدی بر ساختار نظام سیاسی در افغانستان» (۱۳۹۲)، بر آن است که تاریخ پرتنش دولت‌سازی در افغانستان نشان‌دهنده دو واقعیت مهم است: نخست این که دولتمردان افغانستان در ایجاد یک دولت مرکزی و مقتدر ناکام بوده‌اند و دوم اینکه دولت افغانستان نتوانسته است به نهادی تبدیل شود که بازتاب‌دهنده ترکیب اجتماعی و نماینده عموم مردم این کشور باشد. از این رو فقدان ملت‌سازی یکی از دلایل اصلی ناکامی دولت‌سازی در افغانستان بوده است.

بررسی آثار فوق‌نشانده آن است که ادبیات موجود در خصوص بحران افغانستان، صرفاً به تحلیل و واکاوی برخی از عوامل و مؤلفه‌های تأثیرگذار به صورت موردی پرداخته‌اند و در یک بازه زمانی خاصی تمرکز داشته‌اند؛ در حالیکه پیچیدگی و چندبعدی بودن موضوع، مستلزم بررسی ژرف و عمیق ریشه‌ها و عواملی است که در آن بازیگران مختلف نقش‌آفرینی می‌کنند. نوشته‌های سلف ممکن است از نظر محتوایی و نگارشی با این پژوهش، برخی همپوشانی‌ها و اشتراکاتی داشته باشند؛ اما تفاوت اصلی آن است که این نوشته به صورت کلی چالش‌ها و موانع داخلی ایجاد دولت ملی را اعم از چالش‌های سیاسی، اجتماعی، ایدئولوژیکی، ژئوپولیتیکی، فرهنگی و اقتصادی مورد تحلیل و بررسی قرار داده است.

تمهیدات نظری و مفهومی

در مطالعات روابط بین‌الملل و بررسی موضوعات گوناگون این حوزه، مکاتب و نظریات مختلفی وجود دارد که بهره‌گیری از هر یک آنها می‌تواند تأثیرات عمیق و ژرفی در بسط موضوع مورد نظر داشته باشد. این پژوهش با کاربست نظریه دولت‌های شکننده (ضعیف) در صدد است به تبیین این مسئله بپردازد که چه چالش‌ها و موانعی فراروی ایجاد دولت ملی در افغانستان وجود داشته است؟

از این نظر بررسی دولت‌های شکننده نیازمند نگرش و درک عمیق حاکمیت، دولت، جامعه سیاسی، جامعه بین‌المللی و جهانی است. گرچه در خصوص دولت‌های شکننده تعریف خاص و مورد اتفاقی وجود ندارد. اما شناخت دولت‌های شکننده از روی بیان

ویژگی‌های آن تا حدود زیادی امکان‌پذیر است. دولت‌هایی که با توان اجرایی بسیار ضعیف، سطح پایین درآمد مالی و اقتصادی، اراده ضعیف در اعمال اقتدار، ناتوانی در ارائه خدمات کافی و به‌هنگام به شهروندان، مشروعیت متزلزل سیاسی در عرصه ملی و بین‌المللی مواجه هستند دولت شکننده محسوب می‌شوند (سردار نیا و حسینی، ۱۳۹۳: ۴۳). شکننده شدن دولت به این معنا است که نهادهای رسمی دولت، جایگاه و مفید بودن خود را به‌عنوان مرکز تخصیص منابع و ثروت و اعمال قدرت مشروع از دست بدهند و قادر به تأمین امنیت برای مردم نباشند یا از همه مهم‌تر؛ مردم، حکومت آن‌ها را برای جامعه مفید و مناسب ندانسته و از سیاست آن‌ها در برابر دیگران حمایت نکنند (یزادن‌فام، ۱۳۸۸: ۱۱).

برخی از اندیشمندان این عرصه، میان «دولت‌های ضعیف یا شکننده» و «دولت‌های فروپاشیده» تفاوت قائل شده معتقدند که: «دولت ضعیف و شکننده یا فرومانده» از ظرفیت لازم برای کنترل و نفوذ در جامعه، تنظیم روابط اجتماعی، استخراج منابع مادی و نمادین، به‌کارگیری مقتدرانه منابع انسانی و تأمین نظم و اعمال اقتدار در جامعه ناتوان است (Hehir & Robinson, 2007: 3). در مقابل، «دولت‌های فروپاشیده» دولت‌هایی هستند که در عمل از بین رفته‌اند و یک گونه‌ای افراطی از دولت ناتوان و به شدت رو به اضمحلال هستند که در آن، خلأ قدرت مرکزی فراگیر، سبب سقوط حکومت و حاکمیت چندگانه می‌شود و مدعیان قدرت در بین اقوام، ملیت‌ها و مذاهب به اعمال قدرت عریان و نامشروع و جنگ‌های داخلی روی می‌آورند (Hehir & Robinson, 2007: 5). دولت‌های ضعیف و شکننده برخلاف دولت‌های فروپاشیده، فرونپاشیده‌اند و حاکمیت دولت کاملاً از بین نرفته است اما دولت با بحران اقتدار یا اقتدار روبه زوال و اضمحلال روبرو است (Hehir & Robinson, 2007: 6).

برخی دیگر، دولت‌های «شکننده» یا ورشکسته را به‌طور کلی با ویژگی‌های مشترک شناسایی کرده‌اند که عبارتند از: «افزایش سطح خشونت‌های سیاسی و جنایی، تنش‌های قومی، زبانی، دینی و فرهنگی، ساختار ارتباطی حمل و نقل ضعیف، اقتصاد ضعیف و سطوح کم تولید ناخالص داخلی، سطوح بالای فساد، نبود کنترل بر مرزها، نظام سلامت

ضعیف همراه با میزان زیاد مرگ و میر و کاهش امید به زندگی و فرصت‌های آموزشی محدود و میزان زیاد عملیات تروریستی» (رضایی و تهامی، ۱۳۹۶: ۱۵۷).

در این ارتباط، روتبرگ با خلاصه نمودن ویژگی‌های دولت شکننده می‌نویسد: «امنیت، ناکارآمدی نهادهای سیاسی و اجرایی، ضعف اقتدار دولت، بحران مشروعیت، بی‌ثباتی اقتصادی، تهدید آفرینی، بحران ناسیونالیسم تباری در برابر ناسیونالیسم مدنی و میزان زیاد خشونت سیاسی، از مؤلفه‌های اصلی دولت شکننده هستند (Rotberg, 2003: 9).

بر این اساس شکل‌گیری و تداوم وضعیت شکننده و ناپایدار عمیقاً ریشه در جامعه پرشکاف و دارای شبکه‌های درونی مبتنی بر پیوندهای مذهبی، قومی و قبیله‌ای غیرمدنی است که عملاً مانع از شکل‌گیری دولت‌های قوی و دارای قابلیت تحقق عینی حاکمیت خود می‌شود. ضعف ساختاری و مدیریتی در این گونه جوامع اغلب باعث می‌شود که نیروهای مخالف از شکاف اجتماعی و هویت‌های دینی، قومی و قبیله‌ای بهره برده، علیه نظم مستقر دولت مرکزی قرار گیرند. از این رو چنین دولت‌هایی قابلیت و استعداد دائمی غلتیدن به دامان وضعیت جنگ داخلی و بی‌ثباتی‌های تکرار شونده را دارا می‌باشند (Migdal, 1988: 21-23).

بنابراین، اهمیت نظریه دولت شکننده در این است که این نظریه مشخص می‌نماید چه عوامل و مؤلفه‌هایی باعث شکنندگی و ناکارآمدی دولت می‌شود و اصولاً تنش‌های قومی، هویتی، فرهنگی و سیاسی، اقتصاد ضعیف، فساد سیستماتیک و مشروعیت متزلزل سیاسی چگونه دولت را در امر دولت-ملت‌سازی، تأمین امنیت و سیاست‌گذاری به چالش می‌کشد.

دولت ملی

به تعبیر فرهنگ علوم سیاسی، دولت ملی^۱؛ «دولت» یا حکومتی است که بر اساس وجود داشتن یک ملت یکپارچه به وجود می‌آید و اساس آنرا ملی‌گرایی یا ناسیونالیسم شکل می‌دهد (آقابخشی و افشاری‌راد، ۱۳۸۹: ۴۴۵). ناسیونالیسم که در فارسی به معنی

1. Nation- State

ملی‌گرایی و ملت‌باوری آمده است از مشتقات واژه (Nation) است که در ابتدا به معنای گروهی از مردم به کار رفته است که در یک سرزمین متولد شده‌اند. اما امروزه در ادبیات سیاسی، ناسیونالیسم^۱ یا ملت‌باوری به معنای آگاهی ملی و احساس تعلق به یک ملت مشخصی که با ویژگی‌های خاص از سایر ملت‌ها متمایز شده است به کار می‌رود. ناسیونالیسم مستلزم احساس وفاداری و علاقه پرشور افراد به مفهوم انتزاعی ملت و عناصر خاصی چون نژاد، زبان، نمادها، سنت‌ها و ارزش‌های اجتماعی و اخلاقی و به‌طور کلی فرهنگ ملی و اعتقاد به برتری آن‌ها بر عناصر سایر ملت‌ها است (مشکات، ۱۳۹۰: ۴۶۹).

بر این مبنا دولت ملی زمانی شکل گرفته و پایدار می‌ماند که احساس ملی، هویت ملی و حس متعلق بودن به نظام حاکم و همدیگرپذیری در یک جامعه به وجود آید. اما در جوامع چندپارچه که بافت‌های موزائیکی و ناهمگن قومی و ایدئولوژیکی نظیر افغانستان دارند و از انحصار و تجمیع قدرت در دست یک قوم و برخی طیف‌های خاص اجتماعی رنج می‌برند؛ تنها راه ایجاد دولت ملی، بازتعریف نظام سیاسی کارآمد، سرشکن ساختن قدرت و سهم ساختن سایر اقوام در حکومت و تصمیم‌گیری‌های کلان کشوری است تا از یک سو اقشار مختلف جامعه در یک نظام عادلانه و مبتنی بر اراده مردم، عرض اندام کنند و از سوی دیگر دولت با روحیه تقسیم‌پذیری و گردش قدرت از مشروعیت لازم سیاسی برخوردار شود.

چالش‌های داخلی

منظور از چالش‌های داخلی، عوامل و زمینه‌های هستند که راه رسیدن به ایجاد دولت ملی را در افغانستان دشوار ساخته و به‌عنوان موانع بازدارنده عمل کرده‌اند. به این معنا که در موجودیت این چالش‌ها، افغانستان علی‌رغم توافقات سیاسی اجلاس بین‌المللی بُن ۲۰۰۱ و تحولات بنیادینی که پس از آن در زمینه دولت-ملت‌سازی صورت گرفت، قادر نشد نظام مبتنی بر خواست و اراده مردم را به وجود آورد تا پاسخگوی نیازهای جامعه ناهمگون، اقتصاد ضعیف و ژئوپلیتیک متشنج در کشور باشد. گرچه فاکتورها و عوامل چالش‌زا در

1. Nationalism

افغانستان متعدد و متراکم است و می‌تواند در سطوح داخلی، منطقه‌ای و بین‌المللی مورد تحلیل و ارزیابی قرار گیرد، اما هدف اصلی این نوشتار بررسی موردی چالش‌های داخلی و عوامل اثرگذار در این زمینه است که محور اصلی مقاله را تشکیل می‌دهد.

الف- از هم گسیختگی‌های قومی و تضادهای هویتی

در نگاه به افغانستان باید توجه داشت که ساختار داخلی این کشور، مشحون از تنوع قومی، نژادی، زبانی و مذهبی است (کربلایی، ۱۳۸۰: ۶۲). افغانستان به علت تعدد اقوام و ملیت‌ها، از معدود کشورهای جهان است که در آن اقوام و قبایل مختلف سکونت دارند. به گونه‌ای که می‌توان این سرزمین را ترکیبی از ملل کشورهای همسایه شرقی، غربی و شمالی دانست (سجادی، ۱۳۹۵: ۷۵). در این خصوص ارزگانی می‌نویسد: «جامعه موزاییکی افغانستان با ساختار اجتماعی ناهمگون و ناهمسان فرهنگی و انسانی خود پدید آمده است. این کشور از نظر تنوع و تکثر قومی و فرهنگی، چهارمین کشور قاره پهناور آسیا (پس از هند، چین و مالزی) به‌شمار می‌رود.» (مسیح ارزگانی، ۱۳۹۰: ۱۰). مردمان این کشور از ملل و نژادهای مختلف ترکیب یافته و در این جغرافیا سکونت گزیده‌اند. مردمانی از نژادهای تاجیک، پشتون، هزاره، ازبک، ترکمن، بلوچ، قرقیز، پشه‌ای، ایماق، نورستانی، کشمیری، هندو-سیک، گجر و مواردی از این قبیلند. جورج آرنی می‌نویسد: «در جوار پشتون‌ها حداقل بیست و یک گروه قومی دیگری وجود دارند که به بیشتر از سی زبان گوناگون حرف می‌زنند» (آرنی، ۱۳۷۶: ۴).

با این حال ارزگانی «کاربرد اصطلاحات و تعبیراتی چون «جامعه افغانستان» و «ملت افغانستان» را نوعی مجاز و تسامح در گفتار می‌داند، نه کاربرد دقیق و علمی از واژه‌های جامعه و ملت. ارزگانی معتقد است هرگاه دقیق و بدون تسامح سخن گفته شود، جامعه واحد و ملت واحد، افغانستان، عملاً فاقد مصداق خارجی و الگوی بیرونی آن است. آنچه در عالم واقع و بیرون از دایره مفاهیم و تعاریف وجود دارد، جامعه «چندگانه» و «چندپارچه» و ملتی با «هویت پنجاه تکه» افغانستان است که ناهمسانی‌ها و تمایزات آن پارچه‌ها، تکه‌ها و گونه‌های موازیایی به مراتب فزون‌تر از همسانی‌ها و اشتراکات آنهاست» (مسیح ارزگانی، ۱۳۹۰: ۲۹).

بر این مبنا بسیاری از تحلیل‌گران معتقدند که بافت‌های موزاییکی و ناهمگن قومی در افغانستان یکی از دلایل اصلی گسست روابط اجتماعی در این کشور به‌شمار می‌رود. اقوام مختلف که با زور سرنیزه یک فرمانده نظامی مجبور به قبول حاکمیت او و تفوق طایفه او شده‌اند، هرگز احساس پیوند و یگانگی با قوم آن نمی‌کنند. از این‌رو به‌جز در مقاطع کوتاهی از تاریخ و آن هم در برابر متجاوزین انگلیسی و ارتش سُرخ شوروی، از آرمان مشترک میان اقوام و نژادهای ساکن در این سرزمین خبری نبوده است (کربلایی، ۱۳۸۰: ۶۳). به این ترتیب این ساختار قبیله‌ای جامعه است که زمینه‌هایی را برای بروز تعارضات قومی ایجاد می‌کند. زیرا ساختار قدرت در افغانستان به‌علت موضع‌گیری و برخورد ناسالم و غیرمتناسب زمام‌داران وقت با تقاضاهای اقوام غیرحاکم، زمینه‌های تشدید این شکاف را ایجاد کرده است و این بدان‌خاطر است که در این ساختار، در عین تلاش برای حفظ هویت قومی، کنترل اجتماعی مبتنی بر اجبار بوده و هیچ‌گونه راهکار معقولی برای کنترل، تعدیل و سامان‌دهی آن وجود نداشته است (سجادی، ۱۳۹۵: ۸۳).

بنابراین، آرایش سیاسی در این کشور بیانگر آن است که نیروهای سیاسی، هر کدام از پایگاه قومی، قلمرو جغرافیایی خاصی برخوردار بوده و تجلی اراده سیاسی آن محسوب می‌شوند. از باب مثال، احزاب جهادی-سیاسی پیشین که پس از شکست شوروی سابق و ساقط ساختن حکومت دکتر نجیب‌الله بر بخشی از جغرافیای افغانستان تسلط یافتند؛ هر کدام به قطب‌های قومی قدرت تبدیل شدند. جمعیت اسلامی به رهبری برهان‌الدین ربانی و احمدشاه مسعود که غالباً رهبری تاجیک‌تبارها را به عهده داشتند به‌عنوان رئیس‌جمهور و وزیر دفاع در بخشی از افغانستان و حزب اسلامی حکمتیار، حزب وحدت، جنبش ملی و دیگر احزاب جهادی-قومی بر بخش‌های دیگری از جغرافیای کشور حاکم بودند. تقابل و برترطلبی‌های قومی این جریان‌ها باعث شد که اقتدار سیاسی مجاهدین به چالش کشیده و افغانستان در دهه نود میلادی به کانون جنگ‌های داخلی تبدیل شود (عظیمی، ۱۳۷۸: ۳۵ و ۳۴). طالبان نیز که در مخالفت با آنارشی و هرج‌ومرج (زاده احزاب جهادی) در سال ۱۹۹۶ وارد صحنه شدند و قبل از هر چیزی برقراری امنیت را به مردم وعده می‌نمودند؛ اما

قرائت سخت‌گیرانه این گروه از اسلام و تفوق‌طلبی‌های قومی آنها باعث شد که قادر نشوند در چهره و سیمای ملی بدرخشند (رشید، ۱۳۸۷: ۴۰-۴۸).

حامد کرزی که در طول سیزده سال (۲۰۰۱-۲۰۱۴) زعامت افغانستان را به عهده داشت نیز موفق نشد خود را از افسار قومیت و تضادهای هویتی برهاند. دادفر سپنتا، وزیر خارجه وقت، در وصف شخصیت او می‌گوید: «همین حامد کرزی که به راه‌های متعدد رستگاری باور داشت در مواردی بسیار قبیله‌گرا می‌شد و به سیاست‌های بسیار تنگ روی می‌آورد» (سپنتا، ۱۳۹۶: ۳۰۳). رابرت گیتس، وزیر پیشین دفاع ایالات متحده، در کتاب خاطرات خود می‌نگارد: «کرزی در جلسه‌ای خصوصی در سال ۲۰۰۷ به او گفته بود کار کردن با ائتلاف شمال (ترکیبی از اقوام دیگر)، کشور را در معرض خطر قرار داده و حکومت افغانستان برای مهار این وضعیت به مشورت و حمایت آمریکایی‌ها ضرورت دارد» (Gates, 2014: 210-220).

پس از کرزی، اشرف غنی دومین سکاندار حکومت نیز موفق نشد خود را از جدال قومیت و داعیه‌داری از یک قوم خاص و تضعیف اقوام دیگر، برهاند. رحمت الله نبیل، رئیس پیشین امنیت ملی، در مقاله‌ای می‌نویسد: «که اشرف غنی نوستالژی و حسرتی که برای ساختن یک حکومت تک‌قومی داشت، هر گروه قومی که با او تعلق تباری و قومی نداشتند از قدرت کنار می‌زد. او می‌افزاید: اشرف غنی به اساس تعلق قومی که با طالبان داشت می‌خواست با شریک ساختن این گروه در قدرت، یک حکومت متمرکز و مقتدری قومی را پایه‌گذاری نماید. برکناری سران اقوام از رده‌های تصمیم‌گیری و ترور شخصیتی آنها، استفاده از زور حکومتی و قوت‌های خارجی ابزارهایی بود که اشرف غنی برای پایه‌گذاری و استحکام یک حکومت قومی به کار می‌بست (رحمت الله نبیل: روزنامه هشت صبح^۱، ۱۳ مرداد ۱۴۰۰).

به این ترتیب می‌توان گفت بحران افغانستان عمدتاً درونی است و ریشه در ساخت موزائیکی قومی دارد، اما نباید این نکته را از نظر دور داشت که قوم‌گرایی، تعصب و انحصارگرایی بیشتر ناشی از عملکرد سیاست‌گران افغانستان بوده که برای حفظ و تداوم

1. <https://8am.af/mistakes-and-fixing-rich-mistakes-in-the-current-situation>

قدرت‌شان به کار بسته‌اند تا مردم عام کشور. توده مردم در کمال همزیستی مسالمت‌آمیز با حسن نیت، پیوندهای عمیق فامیلی و خانوادگی ایجاد کردند؛ اما این سیاست‌گران و رهبران بودند که به خاطر حفظ قدرت و تسلط بر جامعه، اقوام افغانستان را متلاشی و چندپارچه ساخته؛ تضادهای هویتی و قومی را در عمق جامعه مشروعیت بخشیدند. بر این اساس در نگاه به افغانستان درمی‌یابیم که متغیرهای قومی، تضادهای هویتی و نژادی بیش از هر عاملی در گسست اجتماعی و سیاسی پررنگ بوده و این کشور را به چالش کشیده است.

ب- شکاف‌های مذهبی

هرچند به روایت جامعه‌شناسی سیاسی، اکثریت قریب به اتفاق مردم افغانستان یکتاپرست و مسلمان هستند، اما از نظر مذهبی و نحله‌های دینی، فرقی و مذاهب متعدد و گوناگونی در این کشور دیده می‌شود. البته در بدو نظر صرفاً می‌توان پیروان تسنن و تشیع را در این کشور شناسایی کرد که این فرض در سطح کلی مورد قبول است. ولی اگر تلقی و تقسیم‌های متفاوتی را که از شریعت، مظاهر دینی و دستورهای مذهبی وجود دارد مدنظر قرار دهیم، شاهد تنوع مذهبی و افکار گوناگونی نظیر مذهب حنفی، جعفری (اثنی عشری)، اسماعیلیه و وهابیت (پیرو حنبلی) خواهیم بود که به صورت تقریبی می‌توان ۷۰ تا ۷۵٪ جمعیت افغانستان را سنی مذهب حنفی و متباقی را پیروان سایر مذاهب و فرق تخمین زد (سجادی، ۱۳۹۵: ۱۲۴).

به این ترتیب دو مذهب بزرگ تسنن و تشیع و نیز فرقه‌های متعدد مربوط به این دو گروه مذهبی که مردم افغانستان را پوشش داده‌اند، نوعی «مرز»های الزام‌آور فرهنگی-اعتقادی در میان پیروان خود ایجاد نموده‌اند که در مسیر تاریخ، افغانستان گاهی روایت‌گر تعارضات و رویدادهایی است که ریشه در تعلقات قومی و مذهبی داشته و ازین منفذ آب خورده است (واعظی، ۱۳۷۸: ۴۶).

بزرگترین رخدادی که تاریخ روایت می‌کند؛ نمایش قتل عام هزاره‌های شیعه‌مذهب توسط امیر عبدالرحمان خان در قرن نوزدهم میلادی است که در یک بسیج عمومی و جنگ خونین نامتقارن، هزاران نفر از شیعیان هزاره قتل‌عام و ده‌ها هزار دیگر به غلامی،

کنیزی و بردگی گرفته شده و به بازارهای داخلی و خارجی به فروش رفتند (فرهنگ، ۱۳۹۴: ۴۰۲-۴۰۵).

در زمان جهاد با شوروی‌ها و پس از سقوط نظام کمونیستی نیز کش و قوس‌هایی میان احزاب جهادی وجود داشت که نمی‌توان عامل مذهب و تنش‌های فکری ناشی از آن را در تفریق و تضاد نظامی - سیاسی آن زمان نادیده انگاشت. جدای از قضاوت‌های هنجاری، جنگ میان حزب وحدت «شیعه» و اتحاد اسلامی «سنی»؛ دولت وقت و حزب وحدت در دهه نود میلادی نیز عاری از کشش‌های مذهبی، قومی و سیاسی نیست که این امر پس از سلطه طالبان و سقوط دولت مجاهدین در دهه نود میلادی تشدید شد. از این منظر شکاف مذهبی میان پیروان این دو مذهب، شکاف تاریخی و بالقوه بوده و همواره تأثیر قابل ملاحظه‌ای در زندگی سیاسی جامعه به‌ویژه در شقاق اجتماعی و عدم شکل‌گیری دولت ملی و فراگیر در افغانستان داشته است.

این فرایند بعد از یازده سپتامبر (۲۰۰۱) و در گذر زمان متحول گشت. به گونه‌ای که پس از وضع قانون اساسی (۱۳۸۲)، استقرار نظام جدید و شکل‌گیری ساختارهای سیاسی و نهادهای دموکراتیک، تنش‌های مذهبی در افغانستان کاهش یافت. شیعیان مطابق تصریحات قانون اساسی جدید وضعیت مطلوب‌تری نسبت به گذشته پیدا کردند و برای اولین بار مذهب شیعه در نظام حقوقی افغانستان به رسمیت شناخته شد و رهبران هزاره (شیعه) ضمن کاندید شدن و مشارکت در انتخابات ریاست جمهوری، جایگاه عالی‌ترین مقام دولت (معاونیت ریاست جمهوری) را به‌دست آوردند. البته با ظهور و سلطه مجدد طالبان، سران همه اقوام، احزاب سیاسی و مذاهب دیگر از صحنه سیاسی کنار زده شدند که بیشتر رنگ و صبغه قومی دارد تا مذهبی. از این منظر برخی پژوهشگران معتقدند عامل قومیت در زدوبندهای سیاسی و اجتماعی همواره پررنگ‌تر از مذهب در افغانستان ظاهر شده است (یحایی و سیده مرضیه، ۱۳۸۸: ۱۴۰). اما با این حال نمی‌توان وجود عناصر تفرقه‌افکن و ماجراجو را که همواره نقاط آسیب‌پذیر و اختلاف مذهبی را در افغانستان نشانه گرفته و با انجام عملیات انتحاری (خودکشی) انفجاری باعث ایجاد رعب وحشت و

نفرت میان اقوام و مذاهب دیگر شده و همبستگی سیاسی و ملی را صدمه زده است، انکار کرد.

پ- تقابل ایدئولوژی‌های متضاد

جریان‌های مختلف فکری که در طول یک سده اخیر در افغانستان ظهور یافته و عرض اندام کرده‌اند به صورت کلی عبارتند از: ناسیونالیسم مشروطه‌خواه لیبرال‌مشرَب، بنیادگرایی سقایی، کمونیسم، اسلام‌گرایی (اسلام سیاسی)، بنیادگرایی طالبانی و ناسیونالیسم قومی. غالب این جریان‌های فکری از آغاز قرن بیستم میلادی/ قرن چهاردهم هجری در افغانستان قد برافراشته و هر یک مدتی بر اریکه قدرت تکیه زده و زمام امور افغانستان را به دست گرفتند (خواتی، ۱۳۹۰: ۵۵). از میان تمامی جریان‌های فکری و سیاسی فعال در چهار دهه‌های اخیر، شاخص‌ترین آنها سه جریان (چپ مارکسیستی، لیبرال‌های تکنوکرات و اسلام‌گراهای (سیاسی) است که بر مبنای پایه‌های ایدئولوژیک در تقابل و تضاد هم قرار گرفته، نظم و ثبات سیاسی کشور را به چالش کشیده‌اند.

جریان چپ (حزب دموکراتیک خلق) از جمله جریان‌هایی است که عقب‌ماندگی کشور را از کاروان تجدد و توسعه اقتصادی و در اختلاف طبقاتی، ساخت سنتی دولت و قبیله‌ای شدن حکومت و جامعه می‌دیدند. این جریان که تغییر نظام سیاسی را از طریق انقلاب و ایجاد نظام کمونیستی مبتنی بر ایدئولوژی مارکسیستی در افغانستان تجویز می‌کرد با راه‌اندازی کودتای ۷ ثور (ادیبهشت ۱۳۵۷) حکومت را به دست گرفت؛ اما عملکرد خشن ضددینی، توأم با کشتار بی‌رویه این جریان و هم‌چنین تجاوز شوروی به افغانستان در تبانی با این جریان، سبب شد که بنیادگرایی در افغانستان رشد کند و اسلام سیاسی، اساسی‌ترین محور برای بسیج اقوام و جناح‌های درگیر در برابر متجاوزین شوروی و نظام کمونیستی حاکم شناخته شود (سعادت، ۱۳۹۶: ۲۷۷).

اسلام‌گرایان که عمدتاً با الهام از تفکرات (حسن‌البناء، سید قطب، ابو اعلی مودودی، امام خمینی و جریان‌هایی چون اخوان‌المسلمین، جماعت اسلامی پاکستان و...) قد برافراشته بودند، هم‌زاد با جریان‌های کمونیستی و در واکنش به فعالیت‌های تندورانه (حزب دموکراتیک خلق و پرچم) خواهان انضمام‌حلال دولت کمونیستی و برقراری نظام اسلامی

در افغانستان بودند. رویارویی میان هواداران نهضت اسلامی و هواداران حزب دموکراتیک خلق و شعله جاوید منجر به آن شد که این نهضت با حمایت سیاسی پاکستان علیه نظام کمونیستی به مخالفت و مبارزه مسلحانه برخیزند (فرهنگ، ۱۳۹۴: ۷۵۱-۷۵۰).

جریان‌های اسلام‌گرا که عمدتاً در پشاور پاکستان و جمهوری اسلامی ایران قوام یافته بودند، در یک جنگ نابرابر پارتیزانی و جبهه‌ای، قشون سرخ شوروی و دولت کمونیستی را درهم شکستند، اما به سبب اختلافات سیاسی و قومی، موفق به ایجاد دولت اسلامی پایدار نگردیدند (عظیمی، ۱۳۷۸: ۳۴-۹۵). در این میان طالبان که از نظر ایدئولوژی تفاوت چندانی با احزاب جهادی نداشتند، با شعار زدودن فساد و هرج و مرج که زاده احزاب جهادی بود در ۱۹۹۶ وارد صحنه شدند؛ اما این گروه با قرائت سخت‌گیرانه‌ای از اسلام سیاسی و اختلافاتی که با غرب پس از رخداد ۱۱ سپتامبر پیدا کردند از قدرت ساقط شدند (رشید، ۱۳۸۷: ۴۰-۴۸).

در این میان، لیبرالیسم مکتب فکری و ایدئولوژی دیگری است که تاریخ پرفرازونشیبی را در افغانستان پیموده است. حرکت تجددگرایی در زمان شاه امان‌الله (۱۹۲۹-۱۹۱۹)؛ مشروطه‌خواهی و مبارزات دهه دموکراسی در زمان ظاهرشاه (۱۹۷۳-۱۹۶۳)؛ موافقتنامه بُن (۲۰۰۱) از بُن‌مایه‌های اصلی این ایدئولوژی در افغانستان شمرده می‌شود. آموزه‌های اصلی لیبرالیسم که آزادی، برابری، استقلال فردی و قانونگرایی شمرده می‌شد به‌خوبی در موافقتنامه بُن و سپس در قانون اساسی ۱۳۸۲ مورد حمایت قرار گرفت (حیدری، ۱۳۹۹: ۳۷-۳۸). اما با این وجود، نگاه انتظارگونه روشنفکران کشور به جریان لیبرالیسم نیز نتیجه مطلوب و باثباتی نداشت؛ زیرا لیبرالیسم غربی در یک جامعه متکثر ۹۹ درصدی مسلمان، در چارچوب یک نهاد دموکراتیک (جمهوری-اسلامی)، با پرچم دموکراسی، حقوق بشر، حقوق زن قادر نشد در مقابل ایدئولوژی اسلام سیاسی و طالبانیسم توازن و بازدارندگی ایجاد کند و این کشور را از گرداب تضاد و تقابل برهاند.

بدین ترتیب تعارض ایدئولوژیک و رقابت شدید میان اسلام‌گراها و کمونیست‌ها، طالبان و تکنوکرات‌ها یا به عبارتی تضاد میان سنت و مدرنیته یا نیروهای سنت‌گرا و تجددگرایان غربی، موجب شد بحران افغانستان سیر چرخشی و دور باطل را به خود اختیار

کند و به صورت فزاینده‌ای بر عدم یکپارچگی و اتحاد جامعه برای ایجاد دولت ملی، توسعه سیاسی و امنیت ملی تاثیر بگذارد. از این رو می‌توان گفت وجه مشترک همه گروه‌های تندرو در افغانستان، تضاد ایدئولوژیک، مشروع ندانستن دولت‌های موجود، تسلط بر هرم قدرت و یا تصاحب قدرت سیاسی در برهه‌های مختلف زمانی بوده است.

ت- مشروعیت متزلزل نظام سیاسی

در نظام‌های پسا-بُن این مسئله به خوبی روشن بود که منبع و منشأ مشروعیت حکومت، انتخابات و رأی مردم است. قانون اساسی ۱۳۸۲ در اصل (۴-۳۳-۶۱-۸۳-۱۳۸-۱۴۰-۱۴۱) ضمن به رسمیت شناختن حاکمیت مردم، تصریح می‌نمود که مردم علاوه بر انتخاب رئیس جمهور، در انتخاب اعضای پارلمان، شوراهای ولایتی (استان‌ها)، شوراهای ولسوالی (شهرستان‌ها)، شوراهای قریه و شهرداری‌ها نیز دارای حق رأی، انتخاب و کاندیدا شدن هستند و می‌توانند در سرنوشت سیاسی خویش تصمیم گیرنده و تاثیرگذار باشند.

مکانیزم رأی اکثریت و انتخاب مردم در تعیین سرنوشت سیاسی، نه در اجلاس بُن و نه بعد از آن به مثابه اصل تعیین کننده و محرز شمرده شد. به گونه‌ای که در اجلاس بُن، ستار سیرت در یک رأی‌گیری شفاف با به‌دست آوردن ۹ رأی در برابر ۲ رأی حامد کرزی بازنده اعلام شد. حامد کرزی که با چراغ سبز آمریکا و حمایت برخی جریان‌ها، کاندیدا شده بود با فشار هیئت تصمیم‌ساز آمریکایی به‌عنوان رئیس دولت موقت افغانستان انتخاب و برنده اعلام شد (خلیل‌زاد، ۱۳۹۵: ۱۲۶ و ۱۲۷). کرزی با درایت سیاسی که داشت توانست با کسب ۵۵/۴ درصد آرا در انتخابات ۱۳۸۳ این کوتاهی را جبران کند، اما پس از آن، انتخابات سال‌های (۲۰۰۹-۲۰۱۴-۲۰۱۹) ریاست جمهوری و انتخابات پارلمانی و شوراهای ولایتی، همواره مورد اعتراض و اما و اگرهای جریان‌های سیاسی داخلی و نهادهای ناظر بین‌المللی واقع شد (حیدری، ۱۳۹۹: ۳۹).

برای مثال، اشرف غنی که در انتخابات سال ۲۰۱۴ موفق به کسب آرای لازم در دور اول و دوم انتخابات برای احراز کرسی ریاست جمهوری نگردید (خُرم، ۱۳۹۸: ۶۴۶-۶۵۴) در نهایت در اثر اعتراض‌های مداوم دکتر عبدالله، فشارهای بین‌المللی و پادرمیانی «جان کری»، وزیر امور خارجه وقت آمریکا، مجبور به ایجاد حکومت وحدت ملی و تقسیم

قدرت با دکتر عبدالله گردید (سپنتا، ۱۳۹۶: ۸۵۹-۸۷۱). در انتخابات ۲۰۱۹ نیز تکرار سناریو اتفاق افتاد؛ گرچه اشرف غنی در این انتخابات با تفاوت آرای نسبی از جانب کمیسیون انتخابات برنده اعلام شد اما دکتر عبدالله با اتهام تقلب به کمیسیون انتخابات و تیم دولت ساز، اشرف غنی را وادار به حکومت توافقی دیگری با عنوان «چارچوب توافق سیاسی» نمود که در نهایت با خروج نیروهای خارجی از کشور و یورش طالبان، این حکومت نیز فروپاشید.

این در حالی است که هر نظام سیاسی بر مبانی نظری خاصی استوار است که اگر آن مبانی در نظر گرفته نشود، قدرت سیاسی با عدم مشروعیت روبرو شده و عواقب ناگواری را پدید می‌آورد؛ زیرا این مشروعیت است که چگونگی حقانیت حاکمان و اطاعت‌پذیری شهروندان را از دستگاه قدرت سیاسی توجیه می‌کند.

ث- فقر و بی‌سوادی گسترده

گرچه با روی کار آمدن نظام جمهوریت، سیستم آموزشی و اقتصادی در افغانستان تا حدودی دگرگون و نوسازی شد. نظام اقتصاد افغانستان از ساختار سنتی «متمرکز» یا «نیمه‌متمرکز» به نظام اقتصاد باز یا اقتصاد بازار تغییر یافت. خصوصی‌سازی و ترویج سیستم سرمایه‌داری بر محور مالکیت خصوصی و مبتنی بر اصل عرضه و تقاضا، تغییر رویه داد (رک؛ تمنا، ۱۳۸۷: ۱۶۳-۱۸۱)، اما فقر و بی‌سوادی در این کشور فروکش نکرد.

دولت‌های پس‌اُبن (۲۰۰۱-۲۰۲۱)، علی‌رغم بازتعریف ساختارهای سیاسی اداری و حمایت‌های بین‌المللی به خاطر گرفتار شدن در فساد اداری، اختلاس، رشوه و ناتوانی در حکومتمداری خوب، موفق نشدند اقتصاد متکی به خود را پایه‌گذاری کنند و با استخراج معادن، عواید داخلی و بسیج مالیات، خود را از کمک‌های خارجی بی‌نیاز ساخته و افغانستان را از بحران اقتصاد نجات بخشند.

اکنون با گذشت بیست سال و اندی، آمار رسمی سازمان ملل متحد نشان می‌دهد که بیش از ۹۰٪ مردم افغانستان زیر خط فقر قرار دارند و از هر ۱۰ نفر، ۹ نفر در وضعیت بد معیشتی قرار داشته و از امکانات اولیه معیشتی (سرپناه برای زندگی، شغل برای تأمین

مخارج روزمره، پول برای تهیه مواد غذایی و دارویی، تحصیل و آموزش مناسب برای تغییر در زندگی) محرومند (گزارش سازمان ملل^۱ در سال ۲۰۲۲).

همین طور سواد که اساسی ترین بخش زندگی اجتماعی و کلید ورود انسان به جهان هستی است به سبب مداخلات خارجی، جنگ های داخلی، بی برنامه گی دولت های وقت و فساد سیستماتیک در نظام های آموزشی از قافله رشد بازماند و بسیاری از مردم افغانستان از آن بی بهره شدند.

گرچه با روی کار آمدن نظام جدید (جمهوری اسلامی افغانستان) سیستم آموزش و پرورش کاملاً از نو تعریف و در راستای ارتقای تحصیلی در سطوح مختلف، گام های مؤثر و ارزنده ای برداشته شد. صدها مدرسه و مکتب و ده ها دانشگاه دولتی و خصوصی تأسیس و شروع به فعالیت کردند (تمنا، ۱۳۸۷: ۱۷۷). سازمان یونسکو در ۱۰ شهریور ۱۴۰۰ نرخ رشد سواد در این کشور را از ۳۴ به ۴۳٪ اعلام داشت اما بررسی های این سازمان به خوبی نشان داد که هنوز هم بیش از ۱۲ میلیون جوان و بزرگسال فاقد مهارت های ابتدایی سوادآموزی (خواندن و نوشتن) در افغانستان هستند (UNESCO^۲, 1 September 2021).

این در حالی است که سطح سواد در گذشته با میزان توانایی خواندن و نوشتن سنجش می شد ولی امروزه با تعریف جدیدی که از سواد ارائه می شود؛ صرفاً خواندن و نوشتن و یا به تعبیری توانایی به کاربردن زبان برای خواندن، نوشتن، گوش دادن و سخن گفتن به معنی سواد نیست؛ «بلکه باسواد کسی است که بتواند از خواننده ها و دانسته های خود تغییری در زندگی خود ایجاد کند». سطح و میزان سواد در جوامع بشری ارتباط تنگاتنگی با پیشرفت، ترقی و توسعه فراگیر جوامع دارد. به هر میزانی که سطح و میزان سواد در یک جامعه بالا باشد، به همان میزان آن جامعه به پیشرفت، ترقی و رفاه نایل خواهد شد.

فقر اقتصادی و سطح پایین سواد در افغانستان، باعث شده است که بسیاری از روی ناتوانی اقتصادی و نادانی یا کم سواد، جذب نیروهای متخاصم در افغانستان شوند و امنیت

1. <https://afghanistan.un.org/en/227956-2022-un-afghanistan-annual-results-report>

2. <https://www.unesco.org/en/articles/unesco-sounds-warning-what-stake-education-afghanistan>

و ثبات سیاسی را در این کشور با چالش جدی مواجه سازند. شواهد تاریخی به‌خوبی نشان‌دهنده آن است که جمع‌آوری نیرو و سربازگیری‌های جنگی برای نیروهای متضاد و ایدئولوژیک، همواره از این دو بستر تأمین شده است. بیشترین نیروی بشری که جذب بازیگران داخلی متضاد و بیگانه در افغانستان شدند انسان‌های کم‌سواد و دارای اقتصاد ضعیف بودند. بنابراین فقر و بی‌سوادی گسترده در کنار سایر پدیده‌های منفی چون جنگ، فساد، قوم‌گرایی، انارشی بر زندگی مردم افغانستان سایه افکنده و ثبات سیاسی، امنیت ملی و وحدت مردم افغانستان را به چالش کشیده است.

ج- سیاست خارجی ناکارآمد

بی‌تردید گردانندگان اصلی چرخ سیاست خارجی در هر کشوری، تصمیم‌سازان و مجریان بلندپایه نظام هستند که از مجاری دیپلماسی برای رسیدن به این مهم تلاش می‌کنند و با شاخص‌هایی چون قدرت ملی، منافع ملی، پرستیژ و نقشی که دارند، خطوط اساسی و پایه‌های تعاملات‌شان را با دیگر کشورها مشخص می‌نمایند. از این نظر حاکمان افغانستان یکی پس از دیگری به‌عنوان معماران اصلی سیاست خارجی، تأثیرگذارترین افرادی هستند که کارآمدی و ناکارآمدی سیاست خارجی افغانستان به کنش و واکنش آن‌ها در عرصه روابط بین‌الملل گره خورده است. قطع نظر از فرازو نشیب‌های سیاست خارجی سلف و چگونگی تعامل آن‌ها با جهان پیرامون، باید گفت که حکومت کرزی و اشرف غنی (۲۰۲۱-۲۰۰۱)، با توجه شکنندگی‌های سیاسی داخلی، تداوم جنگ، حضور نیروهای خارجی و رقابت کشورهای منطقه و قدرت‌های بزرگ در ژئوپلیتیک افغانستان، با چالش‌های جدی مواجه بوده و نتوانسته‌اند سیاست خارجی کارآمدی را در قبال بازیگران منطقه‌ای و بین‌المللی در حوزه افغانستان داشته باشند.

حامد کرزی در یک دوره سیزده ساله (۲۰۰۱ الی ۲۰۱۴) که افزون بر ریاست حکومت موقت و انتقالی، دو دور پیاپی ریاست جمهوری افغانستان را به عهده داشت؛ با میراث‌داری از سلف و به‌عنوان تصمیم‌گیرنده اصلی مملکت، برآن بود که در معادلات منطقه‌ای و بین‌المللی با نگاه حداکثری و تعادل میان آمریکا و ایران، آمریکا و روسیه رویکرد نسبتاً متوازن و چندجانبه‌گرایانه اختیار کند (سپنتا، ۱۳۹۶: ۴۸۰-۴۷۵). اما او نتوانست پس از

انعقاد قرارداد استراتژیک و زمینه‌سازی قرارداد امنیتی- دفاعی با آمریکا، این موازنه را نگهدارد.

کرزی که با نگاه نوستالژی و ژست ملی‌گرایانه، آمریکایی‌ها را از داشتن زندان در افغانستان، بمباران شبانه، بازرسی خانه‌های مردم و انجام عملیات شبانه توسط نیروهای خاص و کنترل زندان نظامی بگرام برحذر می‌داشت؛ هیچ‌گاه موفق نشد تضمین صلح و ثبات پایدار را از رهگذر آمریکا در افغانستان به دست آورد. او با عنایت به سیاست متناوب و همواره متغیر آمریکا، معتقد بود که این کشور عامل ناپداری صلح و ثبات در افغانستان است. کرزی گمان می‌کرد با وارد شدن فشار غرب بر پاکستان می‌توان در رویکرد آن نسبت به افغانستان تغییر ایجاد کرد، اما چنین خواستی هیچ‌گاه تحقق نیافت؛ زیرا آمریکا پاکستان را به مراتب نسبت به افغانستان ترجیح می‌داد و از آن حمایت می‌کرد (سپنتا، ۱۳۹۶: ۴۷۳ و ۳۶۹). بر این مبنا کرزی در بیست سفر رسمی که به پاکستان داشت، هیچ‌گاهی قادر نشد به نتیجه ملموسی در خصوص صلح با طالبان و تحکیم روابطه دوستانه و متقابل با پاکستان دست پیدا کند (سپنتا، ۱۳۹۶: ۶۷۴).

سپنتا می‌نویسد: آنچه موجب تنش در روابط ما با ایالات متحده آمریکا می‌شد، تنها مولود هیجانات و واکنش شدید مقام‌های افغانستان نبود، بلکه نبود یک استراتژی روشن ایالات متحده در برابر افغانستان و پاکستان و حتی نداشتن یک سیاست روشن برای دولت‌سازی در کشور ما، زمینه چنین تنش‌ها را فراهم می‌ساخت (سپنتا، ۱۳۹۶: ۴۶۶). از این رو کرزی در واکنش به پاسخ مبهم و ناروشن آمریکا در تأمین صلح و ثبات سیاسی امنیتی، از امضای قرارداد امنیتی با آمریکا سر باز زد و آن را به دولت بعدی به میراث گذاشت (خُرم، ۱۳۹۸: ۵۲۳ به بعد).

در امتداد این فرآیند، اشرف غنی پس از وارد شدن به کارزارهای سیاسی و ریاست جمهوری در سال ۲۰۱۴، رویکرد نسبتاً متفاوتی را اختیار کرد. اشرف غنی ضمن بستن پیمان امنیتی با آمریکا (خُرم، ۱۳۹۸: ۳۷۱)، گستره سیاست خارجی افغانستان را به پنج حوزه مشخص ۱- حلقه همسایگان، ۲- حلقه جهان اسلام و کشورهای اسلامی، ۳- حلقه

کشورهای آمریکایی و اروپایی، ۴- حلقه جنوب شرق آسیا و ۵- حلقه ارتباط با سازمان-های بین‌المللی تقسیم کرد (سجادی، ۱۳۹۷: ۴۱۰). یکی از تصمیمات مهم او نقض اصل بی‌طرفی در سیاست خارجی افغانستان بود که پیش از این همواره در نقش یک اصل عمل می‌کرد، آن را کنار گذاشت و چرخش نوینی در سیاست خارجی افغانستان ایجاد کرد (مشیرزاده و مهدی، ۱۴۰۰: ۳۲۲). مورد دیگری که سیاست خارجی اشرف‌غنی از حامد کرزی را متفاوت می‌ساخت، نوع نگاه در سنجش قدرت ملی و انتخاب استراتژی بود.

اشرف‌غنی بر خلاف سلف خویش به سنت سیاست بی‌طرفی در برابر رقابت قدرت‌های بزرگ و منطقه‌ای پایان داد. او با اعلام حمایت از ائتلاف نظامی به رهبری عربستان در جنگ یمن، شدت جانب‌داری نگاه به غرب را عریان ساخت. اشرف غنی حتی زمانی که تأکید بر لزوم دستیابی افغانستان به بازارهای جهانی داشت، به جای مسیر کوتاه ایران به ترکیه، از راه «لاجورد» رونمایی کرد. مسیر طولانی که افغانستان را به آسیای مرکزی، خزر و ترکیه و سپس به اروپا وصل می‌کند (مشیرزاده و مهدی، ۱۴۰۰: ۳۲۴). از سوی دیگر در برابر هند که یکی از مهم‌ترین حامیان مالی و سیاسی افغانستان در دو دهه اخیر بود و در دوران کرزی روابط بسیار نزدیکی با افغانستان داشت، در سفر به چین جانب‌داری خویش را از چین را نشان داد. او اعلام کرد هند دیگر متحد راهبردی افغانستان نیست و فقط یکی از کشورهای همکار افغانستان است (مشیرزاده و مهدی، ۱۴۰۰: ۳۲۴).

به این ترتیب در دوره حامد کرزی همواره روی ایجاد توازن میان روسیه و آمریکا، ایران و آمریکا، هند و پاکستان و عربستان و ایران تأکید و توجه صورت می‌گرفت. اما در سیاست خارجی اشرف غنی، نوعی تمایل به عبور از سیاست موازنه و تمایل برای همراهی جدی با سیاست‌های منطقه‌ای و بین‌المللی آمریکا در پیش گرفته شد.

در کنار رویکردهای متضاد و ناهمسوئی که سیاست‌گذاران افغانستان در عرصه بین‌المللی داشتند؛ حضور نیروهای آمریکایی و متحدینش در افغانستان، چالش دیگری بود که این کشور را به عرصه رقابت و تنش بازمی‌گرداند. حضور درازمدت نیروهای

آمریکایی در افغانستان با عنایت به موافقنامه استراتژیک و پیمان امنیتی^۱ (میان افغانستان و ایالات متحده) نه تنها خلاف برنامه‌های پاکستان و اهداف استراتژیک و امنیتی جمهوری اسلامی ایران محسوب می‌شد، بلکه تردید قدرت‌های بزرگ نظیر روسیه و چین را نیز در پی داشت. مخالفت جمهوری اسلامی ایران و پاکستان با طرح توافق‌نامه امنیتی و تردید قدرت‌های بزرگ نظیر روسیه و چین، از جمله فاکتورهای تأثیرگذاری بود که ساحت جولان سیاسی را برای دولت کابل روز به روز تنگ‌تر ساخت (روشن و محمدیان، ۱۳۹۴: ۹۳ و ۹۴). از این رو ضعف مدیریت سیاسی و ناکارآمدی سیاست خارجی حاکمان در همسوسازی منافع کشورهای تأثیرگذار در قضایای افغانستان و هم‌چنین خطای بهره‌وری از پیمان‌های مذکور، باعث شد افغانستان بار دیگر به عرصه رقابت میان کشورهای منطقه و قدرت‌های بزرگ تبدیل شده و در فرآیند دولت-ملت‌سازی یا به عبارتی ایجاد دولت ملی ناکام بماند.

عوامل اثرگذار داخلی

مراد از عوامل اثرگذار در سطوح داخلی، بازیگرانی هستند که به صورت مستقیم در قضایای سیاسی، امنیتی و اجتماعی افغانستان در میان سال‌های ۲۰۰۱-۲۰۲۱ نقش آفرین بوده و این کشور را گاهی با چالش جدی مواجه ساخته‌اند. این بازیگران در برگیرنده

۱. به تعبیر عبدالکریم خرم: «پیمان مشارکت استراتژیک در نخستین روزهای ماه می ۲۰۱۲م. در کابل توسط رؤسای جمهور افغانستان و آمریکا به امضا رسید. پیمان مذکور علاوه بر مسایل اخلاقی و کلیات مانند حفظ ارزش‌های مشترک دموکراتیک، تقویت امنیت همکاری‌های منطقه‌ای، توسعه اجتماعی و اقتصادی، تقویت مؤسسات دولتی و حکومت‌داری افغانستان؛ مسئله تقویت امنیت دوام‌دار افغانستان را نیز در بر می‌گرفت. تا آنجا که اصل نهم فصل دوم این پیمان تصریح می‌نمود که اگر افغانستان مورد تجاوز قرار گیرد آمریکا متعهد است ضمن مشاوره، حمایت سیاسی و اقتصادی، تا سرحد نظامی به آن ورود کند.» همین‌طور پیمان امنیتی و دفاعی، توافقی میان کابل و واشنگتن بود که مسئله حضور نیروهای آمریکایی در افغانستان و ایجاد پایگاه‌های نظامی این کشور را در خاک افغانستان بعد از سال ۲۰۱۴ مشخص می‌نمود (خرم، ۱۳۹۸: ۵۲۳). ایالات متحده با امضای پیمان امنیتی و در اختیار گرفتن ۹ پایگاه نظامی در افغانستان، می‌توانست علاوه بر حوزه قلمرو داخلی افغانستان، منافع گسترده‌ای را در این منطقه آسیایی دنبال کند و اهدافی را در پیرامون افغانستان مورد تهدید و کنش قرار دهد (خرم، ۱۳۹۸: ۳۷۱).

رژیم جمهوریت، طالبان، نیروهای مسلح غیرمستول، گروه‌های مافیایی مواد مخدر می‌شود که ذیلاً مورد تحلیل و ارزیابی قرار می‌گیرند:

الف- رژیم جمهوریت

رژیم جمهوریت محصول توافقنامه سیاسی بود که در همسویی جناح‌های درگیر (منهای طالبان) و جامعه بین‌المللی در بُن‌آلمان پی‌ریزی شد (خُرم، ۱۳۹۸: ۱۷۰-۱۵۸). این دولت که بر اساس موافقتنامه بن و دستورات قانون اساسی ۱۳۸۲ وظیفه داشت در چارچوب مصالح ملی، وحدت اجتماعی و منافع عمومی، پایه‌گذار یک نظام دموکراتیک و مردم‌سالار در افغانستان باشد، موفق به چنین امری نگردید. گرچه تصویب قانون اساسی ۱۳۸۲، نوسازی و بازتعریف ساختارهای سیاسی، نظامی و اقتصادی، جمع‌آوری سلاح یا پروسه «DDR»، فعال‌سازی و تقویت سیستم آموزشی و قضایی، آزادی بیان، ایجاد جامعه مدنی و فعال‌سازی زنان و سهم ساختن این قشر در قدرت سیاسی (تمنا، ۱۳۸۷: ۱۶۳-۱۸۱) از جمله ره‌آورد‌های این نظام محسوب می‌شود؛ اما وضعیت شکننده سیاسی، ضعف امنیتی، فساد اداری، جنگ‌های فرسایشی، مداخله کشورهای خارجی، ناتوانی در امر مصالحه ملی و عدم تصاعد بر مخالفین مسلح از مهمترین عواملی بودند که دولت پسابن را به چالش‌های جدی مواجه ساختند.

برای مثال احزاب سیاسی علی‌رغم اینکه به شکل گسترده‌ای اجازه فعالیت یافتند و تعداد آن‌ها از مرز ۷۱ حزب سیاسی می‌گذشت، بستر مناسبی برای ایفای نقش و فعالیت‌های سیاسی آن‌ها فراهم نشد و از آن‌ها در چارچوب کاری دولت، حمایت لازم صورت نگرفت (حیدری، ۱۳۹۹: ۴۲). هر چند در نظام‌های دموکراسی، قانون به‌عنوان نهاد بازدارنده استبداد عمل می‌کند و امکان حکومت مردم بر مردم را تسهیل می‌کند؛ اما در نظام‌های پسا-بُن، قانون به‌مراتب از سوی مجریان و در رأس آن رئیس جمهور نقض می‌شد. به‌عنوان مثال وزیر امور خارجه کرزی (دکتر سپنتا) که از سوی پارلمان افغانستان مورد استیضاح قرار گرفت و سلب صلاحیت شد؛ کرزی با نظرخواهی و تفسیر قانون از سوی محکمه عالی، وزیر خارجه را تا ختم دوره ریاست جمهوری‌اش ابقا نمود (سپنتا، ۱۳۹۶: ۱۴۷).

مکانیزم رأی اکثریت و انتخاب مردم در تعیین سرنوشت سیاسی که از رهاوردهای دموکراسی و اصل تغییرناپذیر قانون اساسی ۱۳۸۲ محسوب می‌شد، نه در اجلاس بُن و نه در انتخابات سال‌های (۲۰۰۹ و ۲۰۱۴-۲۰۱۹) ریاست جمهوری و انتخابات پارلمانی و شوراهای ولایتی، جامه عمل پوشید. در کنار آن سیستم عدلی و قضایی که می‌توانستند نقش تعیین‌کننده در امر مبارزه با فساد و جرایم سازمان‌یافته و عادی داشته باشند، از جمله فاسدترین عناصر دولت شناخته شد (خلیلی و فاردقی، ۱۳۹۶: ۶۶۱).

در این خصوص سیگار در گزارش سال ۲۰۱۹ به کنگره آمریکا می‌نویسد: «ناامنی گسترده، کم‌توانی پلیس شهری، فساد اداری محلی، رشد اقتصادی کُند، تجارت غیر قانونی مواد مخدر، خشنونت علیه زنان، ادغام مجدد جنگجویان سابق و نظارت محدود، مواردی است که اقتدار دولت افغانستان را به چالش کشیده است (Sigar, 2019: 5). همین‌طور سازمان شفافیت بین‌المللی کارکرد دولت افغانستان را از سال ۲۰۱۳ تا ۲۰۲۱ زیر سوال برده و دولت افغانستان را در زمره فاسدترین کشورهای جهان قرار داد (گزارش سالانه سازمان شفافیت بین‌الملل^۱، ۲۰۲۱).

در کنار نابسامانی‌های ذکر شده، قوم‌گرایی و دیگرستیزی سران حکومت از فاکتورهای منفی بودند که سیاست دولت‌های پسابین را در عرصه داخلی و خارجی با شکست مواجه ساختند. زیرا نظام‌های بیرون‌آمده از موفق‌نامه بن، هیچ‌گاه نتوانستند در امر توزیع مناسب قدرت، تأمین امنیت، انکشاف متوازن و ایجاد نظام مردمی و همه‌شمول با توجه به طوایف متنوع و اقوام مختلفی که در این کشور زندگی می‌کنند، انجام وظیفه نمایند تا از یک‌سواز فروپاشی اجتماعی و تضادهای قومی جلوگیری شود و از سوی دیگر پایه‌گذار دولت ملی، مقتدر و مشروع در افغانستان باشند.

ب- طالبان

گروه طالبان، عامل دیگری در صحنه امنیتی سیاسی افغانستان است که در بیست‌سال گذشته (۲۰۰۱-۲۰۲۱) علیه نیروهای خارجی و دولت افغانستان قرار داشتند. این گروه که

1. <https://afghanistan.un.org/en/227956-2022-un-afghanistan-annual-results-report>

در حادثه ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ به حمایت از القاعده و اسامه بن لادن از سوی آمریکا متهم شده بود، در پی عدم توجه به اولتیماتم ایالات متحده در خصوص تحویل اسامه بن لادن به ایالات متحده، مورد حمله نظامی نیروهای غربی به رهبری آمریکا قرار گرفتند که در اثر آن حکومت طالبان از هم فروپاشید و نیروهای خارجی در افغانستان مستقر شدند (یزدانی و بدخشان، ۱۳۹۳: ۱۱۸). آرمیتاژ در گزارشی می‌نویسد: «هدف اولیه عملیات نظامی ایالات متحده در افغانستان روی تهدید ناشی از القاعده و مبارزه با تروریسم متمرکز بود، اما این اهداف روز به روز توسعه یافت و از یک انتقام به پایه‌گذاری دولت نوین و دموکراتیک در افغانستان انجامید» (Armitage et al., 2010: 30).

آنچه این دستاوردها و حضور نظامیان آمریکایی و ناتو را به چالش می‌کشید، ظهور مجدد و قدرت‌یابی دوباره طالبان در افغانستان بود. طالبان که نیروهای خارجی را در افغانستان، اشغال‌گر و دولت افغانستان را حکومت دست‌نشانده غرب می‌دانستند؛ آزادسازی افغانستان از چنگال نیروهای خارجی و براندازی دولت افغانستان را جهاد برحق و تکلیف دینی دانسته و در این راستا فعالیت می‌کردند (خلیلی و فاردقی، ۱۳۹۶: ۶۶۲).

بر این مبنای جنگ‌های پارتیزانی و فعالیت‌های رزمی طالبان که از اواخر ۲۰۰۶ شدت می‌گرفت، راهبرد واقع‌گرایانه توأم با خشونت آمریکا را در این برهه زمانی با شکست مواجه ساخت. آمریکایی‌ها که در اواخر ۲۰۱۱م از جنگ‌های فرسایشی و غیرقابل کنترل در افغانستان از پا افتاده بودند؛ نخست با واگذاری ماموریت جنگ به دولت افغانستان (۲۰۱۱ تا ۲۰۱۴) سپس مذاکره مستقیم با طالبان، خروج از باتلاق افغانستان را تنها در سایه انعطاف‌پذیری و تفاهم سیاسی با طالبان می‌دیدند.

گشایش دفتر طالبان در قطر و آغاز فعالیت مستمر رهبران طالبان بعد از سال ۲۰۱۳ در این دفتر (Khatrri, 2021: 15). موجب شد طالبان با استفاده از فرصت پیش آمده آمریکایی‌ها را متقاعد سازند که با این گروه وارد مذاکرات مستقیم شده و از دخیل ساختن دولت افغانستان در مذاکرات (آمریکا-طالبان) اجتناب نماید (Semple et al., 2021: 7). به این ترتیب از اکتبر ۲۰۱۸ تا فوریه ۲۰۲۰، نمایندگان ایالات متحده آمریکا و طالبان پس از ۹ دور مذاکرات نفس‌گیر و دامنه‌دار موفق شدند توافق‌نامه صلح دوحه را در تاریخ

۲۹ فوریه ۲۰۲۰ در دوحه قطر به امضا رسانند (Semple et al., 2021: 1). گرچه آمریکایی‌ها در چارچوب رهنمودی موافقت‌نامه دوحه، مذاکرات بین‌الافغانی را امر ضروری و کارآمد توصیف می‌کردند (Khatrī, 2021: 3)؛ اما پس از خروج نیروهای خارجی از افغانستان و آزادی ۵۰۰۰۰ هزار زندانی طالب، جنگ میان نیروهای دولت افغانستان و طالبان شدت گرفت و سرانجام با خروج کامل نیروهای خارجی از افغانستان در ۳۰ اوت ۲۰۲۱، تمام شهرهای افغانستان به شمول پایتخت (کابل) تحت سلطه طالبان در آمد و با فرار رئیس‌جمهور غنی در ۱۵ اوت ۲۰۲۱ / ۲۴ مرداد ۱۴۰۱ نظام جمهوریت از هم فروپاشد.

از این رو فعالیت‌های نظامی شتابنده طالبان در بیست سال اخیر، جنگ با نیروهای دولتی و عدم انعطاف‌پذیری این گروه در مذاکرات صلح با دولت افغانستان و جریان‌های تأثیرگذار، باعث شد افغانستان به صلح، ثبات سیاسی و دولت همه‌شمول ملی و پایدار دست نیافته و بار دیگر در باتلاق شکنندگی سیاسی و امنیتی گرفتار شود.

پ- گروه‌های مسلح غیرمسئول

گروه‌های مسلح غیرمسئول در واقع شبه‌نظامیانی هستند که پس از ساقط شدن نظام طالبان و شکل‌گیری نظام جمهوریت از وضعیت جنگی خارج و به روند خلع سلاح (DDR)، پیوستند؛ اما خلع سلاح این نیروها هیچ‌گاه به صورت کامل اتفاق نیافت و این معضل همواره به عنوان نقطه آسیب‌پذیر برای دولت افغانستان باقی ماند (چگنی‌زاده و صحرایی، ۱۳۹۴: ۸۷). گروه‌های مذکور که در قالب احزاب جهادی، جریان‌های قومی، نیروهای ائتلاف مقاومتی، فرماندهان محلی و یا نیروهای مخالف سیاسی فعالیت داشتند از طریق کانال‌های مختلف وارد عرصه رقابت شدند.

برخی از این گروه‌ها با کاربست مکانیزم‌های مشروع و دموکراتیک وارد عرصه سیاست و حکومت شدند و برخی دیگر که از رکاب سیاست و حکومت بازمانده بودند در یک رقابت ناسالم سیاسی به عنوان نیروهای اپوزیسیون و یا نیروهای مخالف سیاسی وارد کارزارهای غیرسیاسی و نظامی شدند. البته باید توجه داشت عدم همکاری آنها با حکومت مرکزی، ناشی از دو عامل مهم خارجی و داخلی بود.

عامل خارجی در واقع آمریکایی‌ها و متحدین آن‌ها بودند که در ازای سرکوب طالبان و بیرون راندن نیروهای القاعده، بخش عمده‌ای از گروه‌های جهادی را وارد قدرت و کارزارهای سیاسی ساختند، اما در ادامه با چرخش صدو هشتاد درجه‌ای و جایگزین ساختن نیروهای لیبرال‌ها و متمایل به غرب، قلمرو جهادی‌ها را در عرصه سیاسی روز به روز محدودتر ساختند (امینیان و قهرودی، ۱۳۹۱: ۸۰). آمریکایی‌ها در راستای محدود ساختن و به حاشیه راندن جریان‌های جهادی، سه اقدام مهم و مؤثر انجام دادند: نخست تبلیغات منفی علیه جهادی‌ها و زیرسؤال بردن جایگاه و منزلت اجتماعی آنها در جامعه سنتی افغانستان. به‌عنوان مثال متهم ساختن استاد برهان‌الدین ربانی، استاد سیاف و برخی دیگر از رهبران جهادی به نقض گسترده حقوق بشر و غیر نظامیان (امینیان و قهرودی، ۱۳۹۱: ۸۰). در گام بعدی، محدود ساختن عرصه فعالیت و قلمرو جهادی‌ها. برای نمونه جایگزینی محمد یونس قانونی از وزارت داخله (وزارت کشور) به وزارت معارف با جبر و فشار و تعیین علی‌احمد جلالی در سمت او (خلیل‌زاد ۱۳۹۵: ۴-۱۵۳). در نهایت، جنگ‌سالار خطاب نمودن نیروها و سران احزاب جهادی در محافل رسمی و بین‌المللی مربوط به افغانستان (خلیل‌زاد، ۱۳۹۵: ۱۴۱).

عامل داخلی هم ناشی از ضعف دولت مرکزی در مدیریت سیاسی، کنترل امنیت و مبارزه با فساد اداری و اخلاقی بود که سبب می‌شد روایت گروه‌های اپوزیسیون و مخالف دولت از سوی مردم راستی‌آزمایی شده، وزنه نیروهای مسلح غیرمستول در مقابل دولت، سنگین‌تر و کارآمدتر جلوه نماید. از این‌رو جریان‌های جهادی و نیروهای مقاومت سابق نه تنها از کارزارهای سیاسی عقب رانده شدند؛ بلکه در انتخابات سال‌های ۲۰۰۵، ۲۰۰۹، ۲۰۱۴ و ۲۰۱۹ کرسی‌های زیادی را در پارلمان به خود اختصاص داده و در نقطه مقابل قرار گرفتند (عثمانی و همکاران، ۱۴۰۱: ۲۲۷). سیاست جهادزدایی غرب و دولت متمایل به آن سبب شد که افغانستان پس از درنگ کوتاهی، شاهد فعالیت ۱۸۰۰ باند مسلح به تعداد ۱۰۰/۰۰۰ پس از سال ۲۰۰۵ در کشور باشیم و بسیاری از روستاها و مناطق حاشیه‌نشین از کنترل دولت خارج و تحت اداره گروه‌های مسلح غیرمستول قرار گیرد (عثمانی و همکاران، ۱۴۰۱: ۲۲۸). بدین توضیح قوام نیروهای مسلح غیرمستول در روستاها

و قصابات کشور باعث شد این نیروها ضمن برهم زدن نظم و امنیت کشور، از دولت مرکزی تبعیت نکرده و نقش موازی را با دولت مرکزی بازی کنند.

ت- گروه‌های مافیای مواد مخدر

تولید و قاچاق مواد مخدر که با پیشینه پاکستانی از دهه ۱۹۸۰م وارد افغانستان شد، هم‌زمان با تهاجم شوروی و فراگیر شدن جنگ در افغانستان گسترش و توسعه یافت (یزدانی و بدخشان، ۱۳۹۳: ۱۲۱). گرچه پس از روی کار آمدن نظام جدید در افغانستان، حامد کرزی، رئیس جمهور کشور در سال ۲۰۰۲؛ تولید، قاچاق و تجارت مواد مخدر را در افغانستان ممنوع کرد، اما در اواخر سال ۲۰۰۶ و شروع ۲۰۰۷ همگام با فعالیت‌ها و تحرکات نظامی طالبان، این پدیده جان تازه‌ای گرفت (یزدانی و بدخشان، ۱۳۹۳: ۱۲۳).

طبق آمار سازمان ملل، تولید مواد مخدر که در سال ۲۰۰۱ به ۲۰۰ تن می‌رسید، پس از استقرار نیروهای خارجی در افغانستان با یک جهش صعودی در سال ۲۰۰۹ به ۸ هزار تن می‌رسید که این رقم ۴۰ برابر افزایش تولید را در افغانستان نشان می‌داد (امینیان و قهرودی، ۱۳۹۱: ۹۰ و ۹۱).

به تعبیر برخی نویسندگان، گردش مالی سه هزار میلیارد دلاری این صنعت و سود خالص هنگفت آن، وجود یک ساختار شبکه‌ای جهانی را در سه سطح ملی، منطقه‌ای و بین‌المللی می‌طلبد. از این‌رو گروه‌های تروریستی و شبه‌نظامیان ضدحکومتی در یک هماهنگی سیستمی با سازمان‌های مافیایی بین‌المللی به‌عنوان اصلی‌ترین بازیگران این عرصه، به خوبی توانسته‌اند با بهره‌گیری از این صنعت پرسود، امنیت افغانستان و منطقه را به چالش بکشند (زرقانی و همکاران، ۱۳۹۲: ۵). تجارت فزاینده مواد مخدر و دسترسی شبه‌نظامیان به درآمدهای غیرقانونی و افزایش جرائم عمومی از مهم‌ترین موانع پیشبرد فرآیند صلح‌سازی، ثبات و امنیت در افغانستان بوده است (چگنی‌زاده و صحرایی، ۱۳۹۴: ۹۱). از این‌رو گروه‌های مافیایی، شبکه‌های پیچیده بین‌المللی با ناامن ساختن امنیت، دور زدن قوانین توانسته‌اند در سایه بی‌ثباتی سیاسی، جنگ و انارشی، شکل‌گیری دولت ملی و قوام امنیت را در کشور به چالش جدی مواجه سازند.

به این ترتیب شرح حال موارد فوق این مسئله را به‌خوبی روشن می‌سازد که چالش‌های داخلی نظیر ازهم‌گسیختگی‌های قومی، شکاف‌های مذهبی، تقابل ایدئولوژی‌های متضاد، فقر و بی‌سوادی گسترده، مشروعیت متزلزل سیاسی و سیاست خارجی ناکارآمد از جمله بسترهایی بوده‌اند که رقابت‌ها، دشمنی‌ها، توفیق‌طلبی‌ها و رویکردهای ناموزون و معطوف به قدرت و منافع بازیگران داخلی (نظیر رژیم جمهوریت، طالبان، نیروهای مسلح غیرمسئول و گروه‌های مافیایی مواد مخدر) را تشدید کرده‌اند. از این‌رو این پژوهش با کاربرست نظریه دولت شکننده، در پی این هدف بوده است که مشخص نماید چه عوامل و مؤلفه‌های باعث شکنندگی و ناکارآمدی دولت در افغانستان بوده و اصولاً تنش‌های قومی، هویتی، فرهنگی و سیاسی؛ مشروعیت متزلزل سیاسی و سیاست خارجی ناکارآمد با تأثیرپذیری از عوامل داخلی، چگونه افغانستان را در امر تأمین امنیت، ثبات سیاسی، ایجاد دولت ملی و ارتباطات با جهان پیرامون به چالش کشیده است. مؤلفه‌های تحلیل شده در این پژوهش گواه این مدعاست که چالش‌های فوق با تأثیرپذیری از تفوق‌طلبی‌ها، رقابت‌ها و کنش‌های ناموزون و غیرسازنده عوامل اثرگذاری داخلی، این کشور را در امر تأمین امنیت، ثبات سیاسی و ایجاد دولت ملی و فراگیر در بازه زمانی (۲۰۲۱-۲۰۰۱) ناکام ساخته است.

نتیجه‌گیری

هر چند سیر وقایع و تحولات بیست سال گذشته (۲۰۲۱-۲۰۰۱) امیدهایی را در خصوص شکل‌گیری دولت ملی و فراگیر در افغانستان نوید می‌داد، اما این کشور علی‌رغم تحولات بنیادینی که در زمینه دولت-ملت‌سازی، بازتعریف ساختارهای سیاسی، اقتصادی و نهادسازی در سال‌های اخیر شاهد بود، قادر نگردید دولت ملی فراگیر و با ثباتی را پایه‌گذار باشد.

چالش‌هایی نظیر ازهم‌گسیختگی‌های قومی، شکاف‌های مذهبی، تقابل ایدئولوژی‌های متضاد، فقر و بی‌سوادی گسترده، مشروعیت متزلزل سیاسی و سیاست خارجی ناکارآمد از جمله عاملیت‌هایی بودند که این کشور را در یک فرایند طولانی از ایجاد دولت ملی باثبات و مردمی باز داشته است. در کنار آن، رژیم جمهوریت، طالبان، نیروهای مسلح غیرمسئول و گروه‌های مافیایی مواد مخدر، بازیگرانی بودند که به صورت مستقیم در قضایای سیاسی،

امنیتی و اجتماعی افغانستان نقش داشته و چالش‌های موجود در این زمینه را با توجه به رقابت‌ها، دشمنی‌ها، توفیق‌طلبی‌ها و رویکردهای ناموزون و معطوف به قدرت و منافع گروهی تشدید کنند.

یافته‌های پژوهش نشان می‌دهد که بافت‌های موزاییکی و ناهمگنی‌های قومی در افغانستان یکی از دلایل اصلی گسست روابط اجتماعی و سیاسی در این کشور بوده است. رهبران سیاسی، هر کدام از پایگاه قومی، قلمرو جغرافیایی خاصی برخوردار بوده و تجلی اراده سیاسی قوم و تبار خود محسوب می‌شوند تا زعیم ملی و فراقومی. گرچه افغانستان از نظر مذهبی و نحله‌های دینی، دارای فرّ و مذاهب متعدد و گوناگون است، اما تعارضات دو دهه گذشته و کشیدگی‌های سیاسی بیشتر ریشه در تعلقات قومی داشته است تا مذهبی ولی با این حال عناصر فرصت طلب همواره از تنوع مذهبی و شکاف‌های موجود در این زمینه بهره برده است.

تعارض ایدئولوژیک و رقابت میان اسلام‌گراها و کمونیست‌ها، طالبان و تکنوکرات‌ها به صورت فزاینده‌ای بر عدم یکپارچگی و اتحاد جامعه برای ایجاد دولت ملی، توسعه سیاسی و امنیت ملی تاثیر گذار بوده است. فقر اقتصادی و سطح پایین سواد در افغانستان، نه تنها امنیت و ثبات سیاسی را در این کشور با چالش جدی مواجه ساخت، بلکه سربازگیری‌های نیروهای متضاد ایدئولوژیک نیز همواره از این دو بستر نشأت گرفته است. همین‌طور دولت‌های پسابن به سبب تقلب در انتخابات، هیچ‌گاهی نتوانسته‌اند مشروعیت سیاسی کسب کنند و در قامت یک دولت ملی نمایان شوند. دستگاه دیپلماسی حکومت‌های پسابن نیز به سبب آشفتگی‌های سیاسی و ناکارآمدی سیاست خارجی، قادر نشده‌اند روابط خوب و مقتضی را با همسایگان و جهان پیرامون برقرار نماید تا از رقابت بازیگران منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای در ژئوپولیتیک افغانستان جلوگیری نمایند.

همین‌طور شکنندگی‌های سیاسی، ضعف رژیم جمهوریت در مدیریت و سازماندهی ارکان دولت، تحقق قانون، انتخابات و مشارکت سیاسی و عدم کنترل بر فساد و انارشی در نهادهای قضایی و اجرایی؛ قوم‌گرایی و دیگرستیزی سران حکومت از جمله عواملی بودند که سیاست دولت‌های پسابن را در عرصه داخلی و بین‌المللی با شکست مواجه

ساخت. به تناسب رژیم جمهوریت، طالبان که نیروهای خارجی را در افغانستان اشغال‌گر و حکومت افغانستان را دست‌نشانده می‌خواندند؛ آزادسازی افغانستان را از سلطه نیروهای خارجی و براندازی رژیم جمهوریت را جهاد برحق و تکلیف دینی شمردند. از این‌رو فعالیت‌های نظامی شتابنده طالبان، جنگ با نیروهای خارجی و دولت افغانستان و عدم انعطاف‌پذیری این گروه در مذاکرات صلح، عامل دیگری بود که افغانستان را در ایجاد صلح، ثبات سیاسی و شکل‌گیری دولت ملی به چالش کشید. گروه‌های مسلح غیرمسئول، شبه‌نظامیان نامتجانسی بودند که در مخالفت با سیاست انحصارگرایی دولت مرکزی، جزیره‌های قدرت را در گوشه و کنار افغانستان تشکیل داده و با اقدامات غیرمسئولانه، فعالیت‌های ضد حقوق بشری، ثبات سیاسی، امنیت ملی و اقتدار دولت را در این کشور به چالش کشیدند. گروه‌های مافیایی مواد مخدر با گردش مالی بالا که در تولید، قاچاق و تجارت مواد مخدر نقش داشتند نیز ثبات سیاسی و قوام گرفتن یک دولت قوی و کارآمد را در افغانستان بر نمی‌تافتند. از این‌رو در کنار چالش‌های داخلی، رقابت‌ها، دشمنی‌ها، توفیق‌طلبی‌ها و رویکردهای ناموزون و معطوف قدرت و منافع بازیگران داخلی، باعث شد که افغانستان در امر دولت-ملت‌سازی، تأمین امنیت، سیاست‌گذاری و ارتباطات با جهان پیرامون به چالش کشیده شود.

تعارض منافع

هیچگونه تعارض منافع در این مقاله وجود ندارد.

ORCID

Mohammad Tamim
Heidari



<https://orcid.org/0009-0009-9336-1676>

Reza Simbar



<https://orcid.org/0000-0001-5111-1075>

فهرست منابع

- امینیان، بهادر، کریمی‌قهرودی، مائده، (۱۳۹۱)، «استراتژی دولت-ملت‌سازی آمریکا در افغانستان»، دوفصلنامه علمی-پژوهشی دانش سیاسی، سال هشتم، شماره ۱، صص ۶۹-۹۷.

- آرنی، جورج، (۱۳۷۶)، *افغانستان گذرگاه کشورگشایان*، ترجمه سید محمد یوسف علمی و حبیب الرحمن هاله، چاپ دوم، کابل: انتشارات میوند.
- آقابخشی، علی اکبر، افشاری راد، مینو، (۱۳۸۹)، *فرهنگ علوم سیاسی*، چاپ سوم، تهران: نشر چاپار.
- تمنا، فرامرز، (۱۳۸۷)، *سیاست خارجی آمریکا در افغانستان*، چاپ اول، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی.
- چگنی زاده، غلامعلی، صحرایی، محمد رضا، (۱۳۹۴)، «ارزیابی فرایند صلح سازی در افغانستان پس از توافقتنامه بن ۲۰۰۱»، *فصلنامه پژوهش های راهبردی سیاست*، سال چهارم، شماره ۱۴.
- حیدری، محمدتمیم، (۱۳۹۹)، «نقش جهانی شدن در توسعه سیاسی افغانستان»، *فصلنامه دیپلماسی و مطالعات بین الملل*، سال پنجم، شماره ۱۸.
- خرم، عبدالکریم، (۱۳۹۸)، *چهل سال در طوفان*، چاپ اول، کابل: انتشارات اکسوس.
- خلیل زاد، زلمی، (۱۳۹۵)، *فرستاده*، ترجمه: هارون نجفی زاده، چاپ اول، کابل: انتشارات عازم.
- خلیلی، محسن و فاردقی، محمود باهوش، (۱۳۹۶)، «ساخت دو گانه دولت سازی نوین افغانستان»، *فصلنامه سیاست*، دوره ۴۷، شماره ۳.
- خواتی، محمد شفق، (۱۳۹۰)، «نگاه اجمالی به جریان های فکری و سیاسی افغانستان»، *پژوهش های منطقه ای*، شماره ۷.
- رشید، احمد، (۱۳۸۷)، *طالبان، اسلام، نفت و بازی بزرگ نو در آسیای میانه*، ترجمه عبدالودود ظفری، چاپ اول، کابل: انتشارات میوند.
- رضایی، مهدی، تهامی، جواد، (۱۳۹۶)، «بررسی پیامدهای امنیتی منطقه ای دولت های شکننده، بررسی موردی عراق»، *مجله سیاست دفاعی*، سال بیست و پنجم، شماره ۹۹.
- روشن، جلال، محمدیان، علی، (۱۳۹۴)، «بررسی پیمان امنیتی افغانستان و آمریکا و آثار آن بر جمهوری اسلامی ایران»، *مجله سیاست دفاعی*، سال بیست و سوم، شماره ۹۱، صفحات ۷۳-۹۶.
- زرقانی، سیدهادی، رضوی نژاد، مرتضی، (۱۳۹۲)، «ژئوپلیتیک مواد مخدر و تأثیر آن بر امنیت مرز و مناطق مرزی شرقی»، *پژوهشنامه جغرافیای نظامی*، سال اول، شماره ۱.
- سپنتا، رنگین دادفر، (۱۳۹۶)، *روایتی از درون*، ج ۱ و ۲، چاپ اول، کابل: نشر عازم.
- سجادی، عبدالقیوم، (۱۳۹۵)، *جامعه شناسی سیاسی افغانستان*، چاپ سوم، کابل: انتشارات دانشگاه خاتم النبیین (ص).

- سجادی، عبدالقیوم، (۱۳۹۷)، *سیاست خارجی افغانستان*، چاپ اول، کابل: دانشگاه خاتم النبیین (ص) با همکاری نشر واژه تهران.
- سردارنیا، خلیل‌اله، حسینی، سید مهدی، (۱۳۹۳)، «چالش‌های اجتماعی دولت‌سازی مدرن در افغانستان»، *فصلنامه سیاست جهانی*، دوره ۳، شماره ۳.
- سعادت، عوض‌علی، (۱۳۹۶)، *تاریخ تحولات سیاسی افغانستان معاصر*، چاپ اول، کابل: انتشارات بنیاد اندیشه.
- عثمانی، ضیاء‌الدین، نیاکوئی، سید امیر، سیمبر، رضا، (۱۴۰۱)، «عوامل ملی و بین‌المللی وقوع چالش‌های امنیتی در افغانستان (۲۰۲۱-۲۰۰۸)»، *پژوهش‌نامه ایرانی سیاست بین‌الملل*، سال ۱۰، شماره ۲.
- عظیمی، ظاهر، (۱۳۷۸)، *افغانستان ریشه‌ی دردها*، چاپ اول، پيشاور: مرکز نشراتی میوند.
- فرهنگ، میر محمد صدیق، (۱۳۹۴)، *افغانستان در پنج قران اخیر*، چاپ بیست و پنجم، کابل: انتشارات بین‌المللی سرور سعادت.
- کربلایی، محمد رضا، (۱۳۸۰)، «آینده سیاسی افغانستان»، *چشم‌انداز ایران*، شماره ۱۲.
- مسیح ارزگانی، علی نجفی (۱۳۹۰)، *افغانستان رنگین کمان اقوام*، چاپ اول، کابل: نشر مرکز مطالعات و انتشارات خراسان.
- مشکات بیات، عبدالرسول با همکاری جمعی از نویسندگان، (۱۳۹۰)، *فرهنگ واژه‌ها: در آمدی بر مکاتب و اندیشه‌های معاصر*، چاپ اول، تهران: (سمت) مرکز تحقیق و توسعه علوم انسانی.
- مشیرزاده، حمیرا و عارفی، مهدی، (۱۴۰۰)، «چرخش در سیاست خارجی افغانستان در دوره اشرف‌غنی - رویکرد ادراکی»، *مطالعات ارواسیای مرکزی*، دوره ۱۴، شماره ۲.
- *موافقتنامه بن، مصوب ۵ دسامبر ۲۰۰۱ / ۱۴ آذر ۱۳۸۰*.
- واعظی، حمزه، (۱۳۷۸)، «بحران افغانستان قومیت؛ چالش‌ها و ریشه‌ها، سیاسی»، *سراج*، سال ششم، شماره ۱۸.
- یحیایی، سبحان و کیا، سیده مرضیه، (۱۳۸۸)، «مطالعه انگاره‌های هویت فرهنگی و هویت ملی ملت‌های ایران و افغانستان»، *فصلنامه مطالعات ملی*، سال دهم، شماره ۱، ص ۸۸.
- یزدان‌فام، محمود، (۱۳۸۸)، «دولت‌های شکننده و امنیت انسانی»، *فصلنامه مطالعات راهبردی*، سال دوازدهم، شماره ۴، شماره مسلسل ۴۶.

- یزدانی، عنایت‌الله و بدخشان، مجتبی، (۱۳۹۳)، «تأثیر تولید و تجارت مواد مخدر بر کاهش امنیت در افغانستان»، پژوهش‌نامه ایرانی سیاست بین‌الملل، سال سوم، شماره ۱.

References

- Armitage, Richard L; Berger, Samuel R; Markey, Daniel S, (2010), “U.S. Strategy for Pakistan and Afghanistan”, Independent Task Force Report, No. 65, Printed in the United States of America, https://cdn.cfr.org/sites/default/files/report_pdf/Pakistan_Afghanistan_TFR65.pdf.
- Gates, Robert M, (2014), *Duty: Memoirs of a Secretary at War*, Published in the United States by Alfred A. Knopf, New York: A Division of Random House LLC.
- Hehir, Aidan & Robinson Neil, (2007), *State-Building: Theory and Practice*, London: Routledge.
- Khatri, Sophia Khatri, (2021), “Peace Negotiations on Afghanistan in the 21st Century a Comparative Analysis of Bonn 2001 and Doha 2020”, *Institute für Sicherheitspolitik an der Universität Kiel (ISPK)*, <https://www.ispk.uni-kiel.de/en/news-archive/2021-1/news-archive-2021>.
- Migdal, Joel, S, (1988), *Strong Societies and Weak States: State-Society Relations and State Capabilities in the Third World*, Princeton: University Press.
- Rotberg, Robert, (2003), “Failed States, Collapsed States, Weak States: Causes and Indicators”, in *State Failure and State Weakness in a Time of Terror*, ed. Robert I. Rotberg Washington D. C.: Brookings Institution, https://www.brookings.edu/wp-content/uploads/2016/07/state-failureand-state-weakness-in-a-time-of-terror_chapter.pdf.

- Semple, Michelle, Raffle, Robin L & Rasikh, Shams, (2021), "An independent Assessment of the Afghan Peace Process June 2018 – May 2021", *Global Justice Academy, University of Edinburgh*, [https:// www.qub. ac. uk/ Research/ GRI/ mitchell-institute/ FileStore/ Filetoupload,1451670,en.pdf](https://www.qub.ac.uk/Research/GRI/mitchell-institute/FileStore/Filetoupload,1451670,en.pdf).
- Sigar Afghanistan Reconstruction, (2019), "Special Inspector General for Afghanistan Reconstruction", Quarterly Report to the United States Congress, [https:// www. sigar. mil/ Portals/ 147/ Files/ Reports/ Quarterly- Reports/2019-07-30qr.pdf](https://www.sigar.mil/Portals/147/Files/Reports/Quarterly-Reports/2019-07-30qr.pdf).
- Nabil, Rahmatullah, The Escape and Fall of Ashraf Ghani, Hasht Sobh newspaper, [https:// 8am.af/ mistakes- and-fixing-rich-mistakes-in-the-current-situation/newspaper](https://8am.af/mistakes-and-fixing-rich-mistakes-in-the-current-situation/newspaper), last visit: 4 August 2022.
- UNESCO, (2021), "Sounds a Warning on What is at Stake for Education in Afghanistan", [https:// www. unesco. org/ en/ articles/ unesco- sounds-warning-what-stake-education-afghanistan](https://www.unesco.org/en/articles/unesco-sounds-warning-what-stake-education-afghanistan) last visit: 4 December, 2022.
- Annual Report of Transparency International Organization, (2022), [https:// afghanistan. un.org/en/227956-2022-un-afghanistan-annual-results-report](https://afghanistan.un.org/en/227956-2022-un-afghanistan-annual-results-report) last visit: 12 December, 2022.

In Persian

- Aminian, Bahadur & Karimi-Gahrodi, Maedeh, (2019), "State-State-Building Strategy of the United States in Afghanistan", *Bi-quarterly Scientific-research Journal of Political Science*, 8th Year, 1st Issue, pp. 69-97. [In Persian]
- Arney, George, (1376), *Afghanistan Passage of Kishoregoshayan*, Translated by Seyed Mohammad Yusuf Elmi and Habibur Rahman Haleh, 2nd Edition, Kabul: Meyvand Publications. [In Persian]

- Aghabakhshi, Ali Akbar & Afshari Rad, Mino, (2010), *Political Science Dictionary*, Third Edition, Tehran: Chapar Publishing. [In Persian]
- Tamna, Faramarz, (2007), *American Foreign Policy in Afghanistan*, First Edition, Tehran: Research Center for Strategic Studies. [In Persian]
- Chegnizadeh, Gholamali & Sahrai, Mohammad Reza, (2014), "Evaluation of the Peace-Building Process in Afghanistan after the Bonn Agreement of 2001", *Strategic Policy Research Quarterly*, Vol. 4, No. 14. [In Persian]
- Heydari, Mohammad Tamim, (2019), "The Role of Globalization in the Political Development of Afghanistan", *Diplomacy and International Studies Quarterly*, Year 5, No. 18. [In Persian]
- Khoram, Abdul Karim, (2018), *Forty Years in the Storm*, First Edition, Kabul: Exos Publications. [In Persian]
- Khalilzad, Zalmi, (2015), *Envoy*, Translated by: Harun Najafizadeh, First Edition, Kabul: Azam Publications. [In Persian]
- Khalili, Mohsen & Fardaghi, Mahmoud Bahosh, (2016), "Dual Construction of Afghanistan's Modern State Building", *Policy Quarterly*, Vol. 47, No. 3. [In Persian]
- Khawati, Mohammad Shafaq, (2019), "Overview of Afghanistan's Intellectual and Political Currents", *Regional Researches*, No. 7. [In Persian]
- Rashid, Ahmad, (2007), *Taliban, Islam, Oil and the New Big Game in Central Asia*, Translated by Abdul Wadud Zafari, First Edition, Kabul: Mayvand Publications. [In Persian]
- Rezaei, Mehdi & Tahami, Javad, (2016), "Examination of Regional Security Implications of Fragile States, A Case Study of Iraq", *Journal of Defense Policy*, Year 25, No. 99. [In Persian]

- Roshan, Jalal & Mohammadian, Ali, (2014), “Review of Afghanistan-US Security Agreement and Its Effects on the Islamic Republic of Iran”, *Journal of Defense Policy*, Vol. 23, No. 91. Pages 73-96. [In Persian]
- Zarqani, Sidhadi & Razvinnejad, Morteza, (2012), “Geopolitics of Narcotics and Its Effect on the Security of the Border and Eastern Border Areas”, *Military Geography Research Journal*, Vol. 1, No. 1. [In Persian]
- Spenta, Rangin Dadfar, (2016), *Anarrative from Inside*, Vol. 1 and 2, First Edition, Kabul: Nashraazm. [In Persian]
- Sajjadi, Abdul Qayyum, (2015), *Political Sociology of Afghanistan*, 3rd Edition, Kabul: Khatam-ul-Nabiin University Press. [In Persian]
- Sajjadi, Abdul Qayyum, (2017), *Afghanistan's Foreign Policy*, First Edition, Kabul: Khatam-ul-Nabiin University (PBUH) in Collaboration with Tehran's Word Publishing. [In Persian]
- Sardarnia, Khalillollah & Hosseini, Seyed Mehdi, (2013), “Social Challenges of Modern State Building in Afghanistan”, *World Politics Scientific-Research Quarterly*, Vol. 3, No 3. [In Persian]
- Saadat, Awad-Ali, (2016), *History of Political Developments in Contemporary Afghanistan*, First Edition, Kabul: Andisheh Foundation Publications. [In Persian]
- Osmani, Ziauddin, Niakoui, Seyed Amir & Simbar, Reza, (1401), “National and International Factors of Security Challenges in Afghanistan (2008-2021)”, *Iranian Journal of International Politics*, Vol. 10, No. 2. [In Persian]
- Azimi, Zahir, (1378), *Afghanistan's Roots of Pain*, First Edition, Peshawar: Meyvand Publishing Center. [In Persian]

- Farhang, Mir Mohammad Sediq, (2014), *Afghanistan in the Last Five Qurans, 25th Edition*, Kabul: Sarwar Saadat International Publications. [In Persian]
- Karbalai, Mohammad Reza, (2008), “Political Future of Afghanistan”, *Vision of Iran*, No. 12. [In Persian]
- Masih Uruzgani & Ali Najafi, (1390), *Afghanistan's Rainbow of Nations*, First Edition, Kabul: Afghanistan: Published by the Khorasan Study and Publishing Center. [In Persian]
- Mashkat Bayat, Abdol Rasoul et al., (1390), *The Culture of Words: An Introduction to Contemporary Schools and Thoughts*, First Edition, Tehran: Center for Research and Development of Human Sciences. [In Persian]
- Moshirzadeh, Hamira & Arefi, Mehdi, (1400), “Turn in Afghanistan's Foreign Policy During the Ashraf-Ghani Era - a Cognitive Approach”, *Central Eurasian Studies*, Vol. 14, No. 2. [In Persian]
- *The Agreement of the Bonn Summit*, Approved on December 5, 2001/December 14, 1380. [In Persian]
- Vaezi, Hamzah, (1378), “Afghanistan Crisis of Ethnicity; Challenges and Roots, Political”, *Siraj*, 6th Year, No. 18. [In Persian]
- Yahyai, Subhan & Kia, Sayedah Marzieh, (2008), “Study of Cultural Identity and National Identity of the Nations of Iran and Afghanistan”, *National Studies Quarterly*, 10th Year, No. 1, P88. [In Persian]
- Yazdan-Fam, Mahmoud, (2008), “Fragile States and Human Security”, *Strategic Studies Quarterly*, Twelfth Year, No. 4. [In Persian]

- Yazdani, Enayatullah & Badakhshan, Mojtabi, (2013), "Effect of Drug Production and Trade on the Reduction of Security in Afghanistan", *Iranian Journal of International Politics*, Vol. 3, No. 1. [In Persian]



استناد به این مقاله: حیدری، محمد تمیم، سیمبر، رضا، (۱۴۰۴)، «چالش‌های ایجاد دولت ملی در افغانستان: با تأکید بر عوامل اثرگذار داخلی (۲۰۲۱-۲۰۲۰)»، پژوهش‌های راهبردی سیاست، دوره ۱۴، شماره ۵۴، ۲۶۲-۲۲۱.

Doi: 10.22054/QPSS.2024.76843.3341



Quarterly of Political Strategic Studies is licensed under a Creative Commons Attribution-Non Commercial 4.0 International License